

بدون سببی واضح و معین و در جمیع نحسی در موضع کبده

نقدت العرقه ورم مزمن کبده اغلب وی است زیرا که لیت و صلابت و از واد و نقصان شیره و سوزن و سرطان قابل علاج نیستند و امید می بود که در صورتیکه بیجان یا ورم به شحالی از زمان پذیرفته باشد و اگر چه در این صورت برخی از اوقات شود که ورم تخمیل زود و ولی باز بواسطه پر میزد و نیکوی شسته ضروریه

مریض تا مدتی بدیده بدین حالت بزیاید

اما تغذیه در چنانچه اشاره نمودیم علاج حقیقی حاصل نشود مگر در صورتیکه ورم با بیجان فقط بود و درین حالت اخراج دم لازم است از قزاقه مزاج مریض و باید دانست که در این صورت از قصد اغلب حاصلی خرمیت و بهترین انواع اخراج دم وضع علق در مقدار است و باید مانع گردید از یوست مزاج بواسطه مسهلات لطیفه اگر چه بروزی کفویت بود ولی بمقدار قلب و عداست بر دفع ورم و مانع ترنج درین زینت را دنیای تقسیم مجلول بود *de melle* باید در *potassium* *iodure de potassium* و برخی از اطباء را اعتقاد زیادی بود بر منفعت بخشیدن استعمال در غلی کل مقدار ششم تا هفتم تا علامت سیلان بزاق عارض شود و برخی دیگر مخصوص دانند استعمال داخلی گریبات دوسود *Bicarbonat de soude* را بدتی بدیده و جلوس بدن در محلول و یا استعمال میاه معدنی که گریبات دوسود در آنها محلول بود و برخی از اوقات حاصلی بسیار نیکو از تغییر بدیده شده بدین نوع که مر ضای نیکو در کمر است قریب بهلاکت بوده اند سالها در بلد های متعدد زیست نموده اند

فقره ششم

در دیگ کبده که بقرانه است و ذوق او *Abces du foie* نامند

چنانچه در فقره اولی بیان نمودیم بلیه کبده شجاعه ورم او با نقصان زیاد در موضع خود کچک بیان شده مگر از او لازم نیست

فقره چهارم

در بیجان و غلبه دم کبده و سکنه کبده

بدانکه در جمیع آلات دم تواند زیاد از مقدار طبیعی مجتمع شود بواسطه اسباب مختلفه چنانچه در کفشار چهارم از فصل سیم از باب دوم از قواعد مریض بیان گردید و در فقره سیم از کفشار اول از فصل سیم از باب اول بن مقاله بیان نمودیم که منی دماغ بچگونه نمود و اجتماع دم کرده و از تاثیر نواب مقدار دم طحال اضافه شود چنانچه در فقره اولی از کفشار چهارم از فصل سیم از باب اول بن مقاله بیان شده و همچنین رحم و کلیه و سقیم تواند بدین مرض مبتلا گردند مانند آنکه در بوسه سردیده میشود ولی باید یاد آوری نمود که بسیار هم یکی از امات اغلب ذاتیت و غلیظت بودم آن است که در دو اغلب این جنس غلظت تو اندر ظاهر و فانی گردند بدون اثری ردی ولی بسبب کس و خود نمایند و واضح است که چون عروق دم تو کبده زیاد است اجزاء دم در او سینه زار نبود

اما علامات مخصوصه این مرض حدت برآمده کی بدست که بقره بروز نماید و غلب نیز قیقه زوال پذیرد چنانچه دیده میشود در صورتیکه غلبه دم کبده منوط بود بر مریضی که هر زمانه غیر الفس شده نباید

۳۵۷

صفحه ۹
در صفحه ۱۴۲

حجم کبد سرعت بی نهایت عظیم گردد و چون در آن حالت بعضی در جوع نمودن فی الفور حجم کبد بجا آمده و سبب
 رنجت نماید و وجع در این علت اغلب موجود نیست بلکه اندکی تمدد در مکان کبد احساس شود و علامت
 عمومی مختلفه است آنچه اغلب عدم اشتها موجود است با تلخی طعم دهان و صفرت بازه زبان و بندیت صفرت
 ملتهج و لون جلده و دوام این مرض مختلف است از قرار اسباب معلوم است که علاج او نیز منوط است به علاج
 مرض اصلی خواه علت قلب خواه مرض آلات تغذیه بود خواه منوط باشد به مزاج سکر و سستی
 Scouring

هر چند تقدمة المعرقه اغلب در این علت نیست مثلاً در صورت بودن امراض قلبیه قصد واحد کافی است در زوال
 حالت غلبه دم در کبد ولی باز باید ملاحظه نمود که طول توقف دم در کبد بمقدار غیر طبیعی تواند مورث ورم
 کبد شود یا سبب پاره شدن یکی از عروق عظیمه گردیده که دم در جرم کبد منتشر شده موجب نوعی از سکتة کبد
 که این قسم از سکتة را بفرانسه انژونگنسی می نامند *Angor hepaticus* یعنی سکتة کبدیه خوانند
 اما العلاج چون علت ذاتیه بود قصدی و وضع مطلق بر مقعد و مسهل بر قوا اغلب در رفع او کافی باشد و
 چون منوط بود با امراض قلبیه یا نواب معلوم است که اول زوال آنها لازم است تا علاج علت
 کبدیه ممکن گردد

فقره پنجم

در وجع عصبی کبد که بفرانسه *Hepatalgie* می نامند کوبند
 بدانکه برخی از اوقات در مکان کبد وجع بی نهایت دیده شود که چون مرضی بسبب اسباب غیر مبتلا
 رسد بسبب وجع در تشریح سبب بودن آن وجع مفروض معلوم گردد و چون علاوه بر نبودن تغییر جسمانی کبد
 برخی از اوقات وجع بالبره زوال پذیرفت و پس از مدتی چون نوبه مانند سابق مجدداً بروز کند و در این
 این نواب مسج اثری علی کبدیه موجود نیست لهذا تخلفی بر با نبودن جزا که قبول نمایم که این وجع از جمله
 او جاع عصبیه فاصله است که احساس شود بواسطه اعصاب متعدده که در کبد مفروضند و شعب عصبیه
 و معده و مخصوص شعب اعصاب کالکولونه عظیمه و سبب اثبات اینکه مکان وجع در این علت فی الحقیقه در کبد
 نه در موضع دیگر است کونهم که اغلب اوقات این علت مرکبات صفرت جلد شسته سرقان که همراه وجع بروز
 کند و بجم نفعی او زوال پذیرد و معلوم است که از تغییر در عمل عصب تغییر ترشح نیز ظاهر گردد و آنچه مثلاً از تاثیر
 عصبی خرنی سیلان دمعه شدید بروز کند

اما علامات این علت وجع شدید حاد و نحسی است در موضع کبد که مدت معینه یا غیر معینه ظاهر و فانی شود
 با صفرت لون جلد و بندیت بدون و گاه از دست رومی اندک مسکت پذیرد و نمی و علاماتی که موجب اشتباه
 این علت بوزم کبد یا امراض دیگر او باشند موجود نیست

اما تقدمة المعرقه این علت دیده نمود ولی این دلیل نشود بر آنکه تحمل مرض چندان لازم نیست زیرا که علاوه بر
 و شفقت زیاد بر مرض واضح و بهبود است که علی عصبیه چون زیاد بطول بخامند از نوبت بیجالی که در
 علت وجود او در برخی از اوقات باعث ورم شدید آن الت گردند
 اما العلاج بسیار عید است وضع تمام بدن را با فائز و وضع اضده از سبب سوس کندم با جنابازی مخلوط با برز
 بنج

و ششاش شقایق و نوشا بیدن موریات دومین *Muriate de Morphine* و سایر اطلاح
افیونی مقدار مقیم و هجده از دین کا فور و چون علامات دموی موجود باشند مخصوص شود و وضع علق در مقصد
و در صورتیکه بنویسند این علت عود و کس نماید استعمال داخلی بولفات دوگین *Sulfate de Quinine*
با همراهی اطلاح افیونی سبب زوال حقیقی این علت شود:

بیان دوم

در امراض مراره و مجاری صفرا

بدانکه امراض مختلفه مراره در شرح واضح و هویدا گردید چون عظمی شدن او و تولد حیوانات غریبه در او و در
و توبرکولی *Tubercules* و استسقای و حصاة و امثال آن ولی چون اغلب این امراض
نه در حیات بواسطه علامات مخصوصه تشخیص داده شوند و نه بواسطه اعمال طبیعیه شفا پذیرند لهذا در این باب
فقط گفتگو نمایم از حصاة مراری و از یرقان الاصف که هر دو از جمله امراض مراره و مجاری او بلا شتر آنگند
و از علامات مخصوصه تشخیص داده شوند و قابل علاج از روی دلیل و برآید:

مقره اولی

در حصاة مراره که بفرانسه کالکول بی لی از *Calculus biliaires* و بهم چولیکیت
Cholelithes خوانند:

بدانکه بعضی از اوقات در مراره و مجاری و اجزای صلیبه حادث شوند که اغلب گرسند از خوشترین
Cholesterine که عبارتست از یکی از اجزای مرکب سازنده صفرا و از خوبترین ماده مخصوصه
رنگین صفراست که سبب وجود حجریه اندیکریت و یا بندرت مرکبشند از چولیکول *Cholesterine*
که نیز از جمله اجزای مرکب سازنده صفرا میباشد و از دین مخصوص صفرا و یا از البومین *Albumine*
و کربنات دو شو *Carbonate de Chaux* و فسفات دو شو *Phosphate de Chaux*
این اجسام غیر طبیعی مشهور خود مراره و کمر در مجاری او حادث شوند با اعداد مختلفه از یکالی دوست
بدفعات مقدده و حجم آنها بقدر عسالی تخم مرغ دیده شده:

اما الاسباب: بدانکه اطباء با انواع مختلفه حدوث حصاة مراریه را بیان نموده اند ولی هیچک از گفته های آنها
بدون ایراد نیست و چون ملاحظه بخصیص حدوث او را در شیوخ و بندرت در اطفال کنیم چنان نمایم که از
قوت عمل طبیعی مراره یا از زیادتی اجتناس مرار در او بعضی از اجزای صفرا بجمهر شده موجب حادث حصاة
شوند که از مراره بتدریج عبور بجزری صفا نمایند:

اما العلامات: بدانکه حدوث حصاة مراریه مورث علامات مخصوصه است که لازم بود به بشام آنها جاوه و مشتمل
و از جمله علامات حادثه است و جمع شدید نخشی که عارض شود در سینه میگردد یکی از حصاة تا که تا آن زمان در مراره متکون بود
وارد شود در مجری صفرا که این وجع در فم معده و شراسیف مینی احساس شود و از آنجا سرایت نماید باالات
مجاوره و موجب بی تابی و شدت نرسب مرضی شود با حدوث تبوع و قی اغلب علامات یرقانیه بود
در هنگام موجود بودن این علامات شدید نبض و حرارت جلدیه بقاعده طبیعی اندکرا که بجهت
این علت کبیرا آلتی از آلات دیگر کجالت تو رم بود:

و این علامات مذکوره را کلیک پساتک *Colique hepatic* نامند یعنی قولنج
 کبدی که زوال پذیرد و شکامیکه حصاة داخل شاعشر کرد و یا آنکه بجان خود رجعت نماید و در صورت اولی
 اغلب بمسالی دور و پس از فانی شدن قولنج اجزای حصایت در برابر ظاهر گردی شود هم که قولنج معدوم
 نشد از شدت ضربه و درم کبد و دامیل او و ورم صفاق و هلاکت رخ نماید
 و برخی از اوقات دیگر علامات حدوث حصاة مراره بطریق فریبت ظاهر و شبیه علامات ورم من
 که گردانند و جع عمیق در سر اسفیمینی و غیر اعمال تغذیه و یرقان اصفر و نرالی در انصورت تشخیص
 بسیار محبت است که آنرا ملاحظه کنیم علامتی نمود و همه را که طبیب معروف فرانسوی دو بارک
Colique hepatic نام ابتدا از انفلاست مخرج گردیده ایمان نمود است و این علامت مخصوصه
 نیست که آنکه چون مرض را بر پشت بخوابانیم بعین که شرا سفت مینی مبتلا است تشنج که از آنجا سرایت
 نماید بطنجه و چل و پس از آنکه از آن بگذرد با طرف سافل مشتب کرده بصدر و موجب عسر النفس شود و چون
 این علامت در هیچ مرضی دیگر موجود نیست لهذا بجهت تشخیص اعشای تامی بدو بود
 اما العلیج با منولست بسا شاره اولی رفع وجع دوم رفع علامات و ریمه که شیخ آن و بعد سیم مانع
 شدن از حدوث حصاة جده به پس اول رفع علامات حاده گنند بواسطه وضع تمام بدن در راه
 فائز و در منع اضمده مخدره و اثره متخذه از آنست *Acide pumonique* یا شیر
 بادام تلخ و خنده از دهن کافور دوم مانع گردند از خروج علامات و ریمه بواسطه استمالات ضد و ریمه
 موضعیه عمومی سیم استمال کنند و در مخصوصه را حصاة بالین و محلول گردیده فروج آنها سهل و صاف
 مجدداً آنها غیر ممکن شود و در ریف ترین این ادویه مخصوصه منخاست که طبیب فرانسوی دو راند
Ether sulfurique نام ترتیب نموده بدین نوع که بگردانیم و فرود *Ether sulfurique*
 پنج شقال جوهر سقر و شقایق نیم مخلوط یکدیگر نموده روزی پانزده الی بیست قطره از این ترکیب مخلوط
 با آب بچین نموده بر منی بنوشانند و لی این نسخه از جمله مرکبات است که بسیار بد طعم بود و چون اغلب مرضی
 بدین سبب مواتند او را بخواهند اطباء در منی و کوشش بوده اند که بدلی از برای جوهر سقر بفرمایند و بهترین
 بدان که همان اثر را بخشیده و کرمه الطعم نیست دهن پس آنچه سفید است که بدین مقدار رود و استعمال
 و نیز درین مندرجین طبایع انگیب مخصوص دانند استمال کلل را بمقدار منقسم تا در حبس سیلان براق گردد
 و حبیبی از آنجا کیاست *Gibbons* نام پانزده نفر بدین نوع به یکدیگر بمایند نمود

مغز دوم

و یرقان الاصفه که بفرانسه اکثر *Jaune* و هم *Jaune* نامند
 بدانکه بدین دو اسم موسوم نموده اند حالت غیر طبیعی است از آنکه هویدا شود با سفت لون جلد بواسطه
 داخل شدن صفرا در دوران دم به و عقده اطباء در سبب پدید آمدن صفرت در جلد سه نوع است نوع
 اول آنکه بواسطه غیر حرمی و علی کسبدان است اجزائی را که در دم بجهت تولید صفرا موبودند دیگر بخود
 جذب نماید و این اجزا بدین نوع در دم مانده موجب صفرت لون جلد گردند نوع ثانی آنکه مقدار
 صفرا بیش از قاعده متولد شده و زیاده از قاعده طبیعی داخل شاعشر گردیده و در وقت ایستادگی معالود

تیزیش از قاعده جذب کرده داخل دوران عمومی نمایند نوع ثالث آنکه صفر بعد از تولید جذب شود
از عروق لیمفاتیکه کسبند

در هر صورت بدانکه بروز برقان اغلب بتدریج بود اگر چه بندرت دیده شده که برقان بقتة عارض گریزند
پس از هم و غم مفراط و وجع عصبی کسبند و ابتدا نماید صفت لون از مظهر و از آنجا منشعب شود به منی و حیدره
صورت و پس از آن بر طین و دین و صدر و برخی از اوقات عام و بعضی از منته دیگر موضعی است و لون
صفت بالوان مختلفه و رنگند از صفت براق لیمولی تا اخضر بلکه بعضی از اوقات قهوه و جلد را حله عارض
شود بواسطه موجود بودن اجزاء صفرادیه و عروق مشرق و طعم در آن اغلب تلخ و زبان با باره زرد است
و عطش مفراط با عدم اشتها و بیوست و قلت بول و غلظت قوام با صفت یا حرمت لون او موجود
اجزای بر از بلون طبیعی یا ایض اللون و بدون لون طبیعی است و این تغییر لون دلیل است بر آنکه
صفر با شاعشر دیگر عبور نمیشد نماید

باشد

بدانکه برقان مرضی است بدون همی و چون بر سیل قدرت همی موجود گردد دلیل بود بر وجود مرضی که
و برقان ذاتی اغلب قلیل الدوام است و مرضی را بستری نماید ولی با وجود این لون جلد تا چهار
الی پنج هفته بحالت طبیعی رجعت کند چون برقان عرضی بود مدت دوام او منوط است بدت دوام
مرضی که سبب بوده و در صورتی که صفت لون جلد پیش از نشش همیشه باقی ماند احتمال کلی است
که مرض جسمانی کسب موجود بود اگر چه سایر علامات او مخفی باشند

اما العلاج معلوم است که بقدر امکان باید سبب برقان را معین نمود و در صورتی که برقان ذاتی بود یعنی
منوط بتغییر عصبی موضعی یا عمومی یا بیجان گذرنده کسب باشد چنانچه دیده شود در شبان در حالت صحت
و پس از تغییر نفسانی شدید استقامت با افترا و اثر به مانند کموضت و وضع علق بر مقعد یا قصد در امر
و موی مفید است از آنجمله معرفت استعمال داخلی اسید فسفریک *Acide phosphorique*
مرکب با حامی خطائی تا آنکه طعم او نیکو شود و یا اثرت شد با اسید نیریک *Acide nitrique*
که مرضی از آنها بمقدار تام و موافق خواشش خود میل نماید و در لغزده عصبیه پس از تغییر نفسانی مفراط
بود نوشیدن دو عدد صفره ایض محلول در یک قنجان آب بناشتا و نوشاندن یک عدد تخم مرغ خام
تجا به هر چهار ساعت در روز

چون برقان از زمان پذیرد استعمال دویه قلیا به یا میاه معدنیه قلیا به و میاه معدنیه جدیده و مقویات
مره جایز شود و معروف بود در اختصاص حسب مخصوصی موسوم بحب هولاند *Stungeland*
بدین نوع که بجز نذریونید منی و عصاره ما میران و صابون بادام و اشق از هر یک یکمقال صبه بقیه طری
یکمقال و نیمه اجزا را خمیر نموده جی سازند بوزن دو گندم که مرضی شش عدد از آنها را با عدد شش عدد
در ظرف شش عدد در شام میل نماید و در برقان مزمن که عارض شود در امر عصبیه استعمال فیون
بمقدار بسیار جزئی مخصوص است

اما در برقان عرضی رفتار طلب منوط سبب اصلی و پان نمودن دستور العلی خاص محض است

بیان سیم

در تغییر

در تغییر جسمانی صفر

چنانچه جمیع علوبات بدنیه از تاثیر امراض تغییر جسمانی می پذیرند چنان احتمال کلی است که صفر بواسطه امراض
کلیه مبتلا به تغییر است مختلفه که در دو بواسطه علم تجزیه برخی از این تغییر است هویدا گردیده اند ولی نسبتی یافته
میان امراض و تغییرات صفر تا بحال فهمیده نشده از آنجمله تجزیه صحیح رسیده که سکه مابدون ضرر دم
اشخاص مستلا بطا عوزا میخوردند ولی بواسطه دخول صفرای طاعونیان بابت دوران دم شان
فی نوره ببلانگت میرسیدند و این تجرباتی که در فرانسه بصفرای تیغوسیان نمودند هویدا گردید که بعضی رسیدن
آن صفرای موجب کاوی عظیم شد ولی تا بحال از آن تجزیات اثری بجهت رفع مرض حاصل نشده
و علم تغییرات صفر در امراض مختلفه تا بحال هیچ مرتبه نرسیده

کفشار چهارم

در امراض بول و آلات او

درین کفشار بیان نمایم اول امراض کلیه را دوم امراض کیلاس و برکه و حالین سیم امراض مثانه
چهارم امراض غده و ذی پنجم امراض مجرای بول ششم تغییرات جسمانی بول را هفتم این کفشار را
مشمول نمایم شش بیان

چون قابلیت کلیه و مثانه بیش از سایر آلات بول است واضح است که امراض آنها نیز روی تریزاد
از امراض سایر آلات او میباشد و لازم است که در اینجا بیان نمایم که امراض کلیه و مثانه اغلب از امراض
جسمی اند برعکس امراض آلت بول که اغلب از جمله امراض جراحیه اند

بیان اول

در امراض کلیه

بطور عموم در خصوص این امراض کوئیم که اسباب آنها اغلب مخفی اند بواسطه وقوع کلیه در عمق و اسباب مخصوصه
سینه آنهاست مگر نفوس و ریتم *accumatae* و تاثیر ادویه و اغذیه که اثر مخصوص
بر کلیه دارند به مثلاً در نفوس و ریتم بول مرضی مقدار *acuta* بسیار بود که جسمی است بسیار
محرک علاوه بر آنکه بول آنها محلول دارد مقدار کمی از املاح مختلفه را و معلوم است که جسمی نذاوره بواسطه
خواص مختلفه او موجب حدوث بیماریان در آلات بولست و املاح مختلفه محلوله موجب حدوث حصاة مثانه
توانند شد و نیز معلوم است که ادویه و اغذیه مدیه موجب شدت بیماریان آن آتند

در این بیان گفتگو نمایم ابتدا زورم مفرد کلیه دوم زورم او مرکب با ترشح البومین سیم از دیاسطس چهارم
از ترشح سیم پنجم از زوج عصبی و ششم از حصاة و رمل او گفتگو نخواهیم نمود از سرطان و *carcinoma* و
حیوانات غریبه حید و ریگیه و نیز زهره و ضغفه وارده بر او زیرا که این مذکور است با امراضی که در حیوانات
و بیماریان تشنجیه و در علاج بود و فقط در سکنام تشریح شناخته شده اند یا از جمله امراضی باشند که منوطند
بعمل و عجز از آن در این شفایه آنها را پائی بود

فقره اولی

زورم مفرد کلیه که بفرانسه *nephritis* خوانند

این ورم تواند در یکی از کلیتین یا در هر دو موجود بود و اسباب او مختلفه اند چنانچه برخی از اوقات عارض
گردد از زور و ضربه خارجه بر کلیه و بعضی از منه و کمر از معدوم شدن ترشح عرق ولی اغلب سبب او موجود بودن
رطل کلیه یا کیلاس با و امراض مزمنه مجرای بول و حبس البول است و این مرض یا حاد یا مزمن بود

اما حاد او ابتدا نماید تقبیر و بدون فاصله و جی شدید عرض نماید در موضع کلیه که بواسطه فشار از اندام
و تشنه شود و بحالین و مثانه و مپنه و از دیاد پذیرد از حرکت اندام و معالک چون در تبها که *measles*
و جی نیز بواسطه حرکت اندام و معالک از دیاد پذیرد و لهذا تشخص بدانکه اثر معالک در ورم مفرد کلیه گشته بود
از تبها گوی و ترشح بول در هر صورت تغییر اندک یا زیاد نماید ولی اغلب مقدار او به شحالی گشت پذیرد و چون من
کلیتین را مبتلا سازد ترشح بول بالمره معدوم گردد و اگر تمامه معدوم نشود بول اغلب قرمز تره بود که سبب
او را مخلوط شدن مقدار قبلی از دم دانند و خصوصت بول کمتر از حالت طبیعی او باشد بلکه برخی از اوقات
خصوصت او تمامه معدوم شده بدل گردد و قبلی است و نیز در بول رموب بلغمی در می آید و از قرار
تجرباتی که در این خصوص معلوم می شود فرانسوی *Reynier* نام نموده است این علامات و دلیل باشند
بر مرکب بودن ورم جرم کلیه بوزم کیلاس و حال چنانچه بعد از این در تعریف ورم آنها بیان خواهد کرد
و جی مواقت گذشته است ورم را و بعضی از اوقات همراه این علامات تبوع و قی موجود است و مرض منشی شود
تخیل یا بریم یا بر منیت

که بیان او در صفحه ۱

صفحه ۲۶۱

سبب آری دیده شود که پس از ورم حاد کلیه علامات تبوعیه *measles* مانند اعما و ضعف قوی و بی
دندان و گان و بی زبان و جی دائمه متضا عطف ظاهر گردند که این علامات و دلیلند بر انجذاب بول با ورم در
دم و اغلب مرضانیکه بعد از عمل بد خورد کردن سنگ و در مثانه یا اخراج او را بعمل بد جراحی دیگر ملاک میگردند
بواسطه بروز این علامات بهلاکت رسانند و شرط لازم بروز این علامات بودن ورم کلیه در زمان قبل نیست
زیرا که همین علامات دیده شده پس از میل انداختن نشط در مجرای بول اشخاص سالمه و چون سنوآل نمایند
که سبب علامات رویه در این صورت اخیره چه بوده جواب گوئیم که دلیلش نداریم چرا که گوئیم که بواسطه دخول
جراثیم جزئی در مجرای بول حادث شده و بدین واسطه بول مجذوب و دم شده مورث ظهور این علامت
رویه گردیده

ورم مزمن ساده کلیه یا شیخ ورم عاوست یا آنکه از ابتدا بطریق ازمان بروز نماید و در این صورت اخیره اغلب
شیخ ضعیف مجرای بول یا شیخ ورم غده و ذی یا شیخ رطل و سایر اسباب حبس البول میباشد بجهت آنکه در این قسم
امراض بولی که شواهد خارج گردد و به مدت طولانی در مخزن خود حبس است موجب ورم غشای مخاطی مثانه
و از جهت سببیت موجب ورم غشای مخاطی مجرای کلیه و جرم او گردد که بدین واسطه صلب و غلیظ گردند
یا ترشح ریمی مبتلا شوند و علامات عمومی در این حالت در جمیع مواضع از کلیه که مبتلا اند با گودن
حس غلی در فخذ مقابل و تغییر عمل تغذیه و عدم قوه اطراف ساقله و تغییر بول که خصوصت او بالمره فانی گردد بلکه
بدل بقلیا پست شود و برخی از اوقات هم ریمی بود

چون این علامات نیز در حصه کلیه ظاهر شوند بجهت آنکه این دو علت با یکدیگر مشتبه نشوند باید دانست که در
ورم مزمن کلیه علامات مذکوره دایمیه و در حصه خیر دایمی و بنوبه عرض یابند

اما احتیاج به درورم ندارد باید رجوع نمود بقصد وضع علق و حجامت با شرط در فطن واضحه پسند در محل کلیه
 و استعمال با افاتر و اشربه طینه و لعابیه نافع گردید از مویست بواسطه مسهل مانند همین پند آنچه سفید و شیر خشک
 و امثال آنها؛ اما درورم مفر من پس از حجامت با شرط که مفیدتر است از وضع علق باید رجوع شود بوضع
 شمع در رایج پزده در محل کلیه و مرخصی محفوظ نمود از بغیر فوری هموا بخصوص سعی بلیغ نمود که علیل بول
 خود را نگاه ندارد و چون بواسطه ضعیف مجرای بول یا اسبابی دیگر خروج او بطول انجامد بهترین روش
 انداختن میل است تا بدین واسطه مانع گردد از طول توقف بول در مثانه که در صورت زیاد توقف و در آنجا
 حرافت بهم رساننده موجب اختراک کلی است

فصل دوم

برورم کلیه که مرکب بود از ترشح البومین که بفرافیه نیفریت البومی ترشح *Nephritis albuminosa*
 و هم البومین اوری *Albuminuria* و هم علامتی در ذیابیت *Alatadi de Bright* گویند
 این مرضی است که علامات تشریحی او دانه دانه شدن جرم کلیه و صغیر و عظیم شدن حجم آنهاست و شیب
 عملی او موجود شدن مقدار کمی کثیری از البومین در بولست و حدوث اجتماع رطوبت در بافت زنبوری و
 در اعشید مزیه و چنانچه در فترت است و دوم از کفایت ششم از فصل اول از باب دوم از این مقاله
 ذکر کرده مرضی است ارد او از قسام استمقا و تاملی میداد با اسباب و را نفعنده بودند تا در این زمینه
 متاخره طب انگلیسی برایت *ممد حوند* نام بواسطه تشریح با ثبات رسانند که موجب این قسم
 از استقامت مکرر حالت مخصوصه غیر طبیعی کلیه

اسباب این مرض به تنگونی هویدا بود بر چند معلوم گردید که اثر برودت رطبه و افراط در شرب مکررات و
 مرض موسوم بگلکس از جمله اسباب محض او است و مرضی است که اکثر احوال و بندرت سوازا مبتلا
 سازد و اغلب حادث شود در سن سیالی چهل سالگی

باید دانست که این طب با حادث است یا مفر من یا عا و اغلب ابتدا که علامات نزول آب سیاه یا قشریره
 که بدون فاصله پس از ادرامی بروز نماید با وضعی عسق در مجاری کلیه که از فشار شدت یا بد بول مرخص در اول
 مرض قلیل و با حرمت دموی است که بتدریج حرمت او نقصان می یابد و بول با خصوصت طبیعی باشد
 بلکه با تمام خصوصت و رایحه مخصوصه و زوال پذیرد و علامت مخصوصه در این بول وجود البومین است
 که تشخیص داده شود چون قطره قطره اسید نیتریک *Acide Nitrique* در او بچکانند یا آنکه بول
 پس از مخلوط نمودن اندکی از اسید استیک *Acide acétique* بدو در ظرف زجاجی جو شام
 که هر یک از این دو عمل جسم سفیدی سفید در طرف اسب کرده و چون این علامت هویدا گردد بزودی
 استتقای کمی ظاهر شود که بدنی قلیله یا کثیره مبدل شود با استتقای عمومی؛ و چون قصد داریم دم مختص
 با دم سالم تفاوت بود بدین نوع که مقدار کبکول *صندل* یا البومین کمتر است و برعکس
 آورده *صندل* در دم هویدا باشد نوعی که دم با بول هر یک جزئی از اجزاء مخصوصه خود را با کثرت
 نموده اند و استتقای در بعضی اندک و در برخی دیگر شدید بود و مرض منشی شود با تجلیس یا بیوت
 یا با زمان

در خصوص نزول آب سیاه که سابقا بیان نمودیم بدانکه معلم طبی معروف فرانسوی لاندوزنس
 بود *Landouzy* نام تجرید رساننده که نزول آب سیاه در این مرضی مقدم بر جمیع علامات
 دیگر است وحدت و شدت نذیر از قرارت و کثرت رسوب البومین در بول پس نیابراین چون
 شخصی بدون اسباب موضوعه معینه مبتلا گردد و نزول آب سیاه بر طیب است که بدقت نامه جو یا کرد
 حالت بول آنمریض را تا شخص و علاج لایق مر او را ممکن شود :

اما البومین اوری *Albuminurie* مزمن زیاد تر یافت شود از علو او خواه شیخه حاد او بخواهد
 ابتدا بطور ازمان بروز نماید و در صورت اولی از وجود البومین اوری مطلع گردیم بواسطه علامات
 استغفایه و سفیدی لون جلد یا عدم کفایت و قوی بنظر او زیاد از سایر اقسام استغفایه است و از کثرت
 و کثرت رسوب البومین در بول استغفایه تر سخت و شدت مابده :

چنانچه بیان نمودیم اغلب اطباء از این حالت برخوردار نشوند مگر در حال تب و روز علامات استغفایه ولی
 بندرت شود که استغفایه موجود گردد و قبیل از ظهور او مریض بهزال تمام و نقصان قوی بهلاکت رسد
 و در این حالت اغلب مرضی نقشه مبتلا بعلامات و ماخیه یا صدره شده جائز التسلیم گنندند و طبیب عجب مانده
 از این رفتار غیر طبیعی تا زمانی که بواسطه تشریح از سبب اصلی آن مرض که در کلیه مخفی بوده مخبر شود پس
 بر این در هر صورت که شخصی بدون علامات مخصوصه نقشه مبتلا شود بهزال شدید و عدم قوی بخوبی
 چون در آن من ضعف با صر و نیز موجود بود بر طیب است که بدقت نامه بول و را تجرید نماید تا بلکه مطلق
 خداوند زودی مانع از شدت یا من سبب اصلی دعوت شود :

نقد المرفوع اغلب اوقات بسیار روی است مگر آنکه بطریق حاد بروز نموده شیخه محکم بود و طبیب امیدوار
 نکرد تا زمانی که مقدار البومین قلت بهم رساند بخصوص چون مرض مذکور هویدا گردد در مرضی بستلا
 بخا زیر و سل :

اما العلاج در قسم حاد استعمالات ضد رمی چون فصد وضع علق در قطن و داک بدن و استحمام با
 گرم و مسهلات برقی مفیدند ولی بسیار نادر است که در زمان حادیت بطیب رجوع شود و چون با وجود
 یا س اطبای فنک در هنگام مزمن شدن این علت دوفوع معالجه معینه را در ایران تجرید رسانند مگر جزئی
 تفصیلی از آن تجرید را در اینجا بیان ننمائیم تا بر دیگران نیز بر حمت خداوند حاصل نیگو هویدا گردد :

اول از آنهاست استعمال میمون سقی بمقدار یک گندم در زمین آب خالص که سر بیض او را بمقدار منقسم در
 پست و چهار ساعت بنوشد و هر چند در روز اول اغلب تنوع دائمی حادث شود ولی باید دوامی کرد
 باز در روز دوم و پس از آن نیز همین نوع و همین مقدار نوشاند و اغلب در روز دوم هیچ اثر مخصوصی
 مانند تنوع در معده دیگر هویدا نیست بلکه برعکس علامات استغفایه و وجع قطن بتدریج تخفیف یافته مریض
 اغلب بدت پست روز شفای تام حاصل نماید و پس از فانی شدن البومین تمام از بول نوشاندن علاج
 حدیده بدت طولانی بخصوص لاکتات دوفر *Lactate de fer* موجب قوت علاج

و مانع از کس نمودن خواهند بود
 دوم از آنهاست استعمال تانن *Tannin* که در فنکستان نیز مفید افتاده در استغفای که

سبب و مرض قلبی بوده و در ایران آن را مخصوص دیدیم در البومین اوری بدین نوع که ده نخود او را در کیسه آب
مغز حل نموده ابتداء روزی سه دفعه به هر مرتبه پنجاه قطره از او را بنوشانند و بتدریج او را اضافه نمودیم
تا مقدار یومی بیسج نخود از تن مثنی گردید و اغلب سی الی پنجاه نخود از تن جهت علاج کافی بوده است

فقره سیم

در دیابتس که بفرانسوی *Diabete suave* و به انگلیسی *Glycosuria* و به آلمانی *Süßwässer* و به روسی *Сладкий моч* خوانند

بدانکه اطباء و کتب بدین اسامی موسوم نمایند ترشح پنجاهیت بول غیر طبیعی را که با ماده حلوه خاص و عطش مغز و
باز و یا وسیل غذا و نهزال شدید بوده و این مرض علتی است روی که چون بزودی علاج نگردد به سرعت
بهلاکت رساند و اگر چه این مرض را جزا امراض کلیه شمریم ولی بواسطه ناچاری بود زیرا که سبب و تشویش
حقیقی او را تا بحال بر خوردار نشاند و هر کسی سببی خاص یا دلیلی مخصوص بیان نموده است که جبرک است
بر دیگری ترجیح نداد مثال در تشریح بعضی از اوقات عظم حجم کلبه و برخی از آنرا مندریکر در دم معده و بعضی
از اوقات دیگر تغییر جهانی قلب دیده شده ولی هیچ یک از آنها مخصوص نبوده علاوه بر آنکه فهمیده
نشده است نسبت با این تغییر جهانی و حدوث جسم حلوه در بول اگر چه بعقیده اغلب طبایا افراط اخرا
نشسته غذا و تبدیل آنجا بخرا حلوه موجب شدت این مرض است ولی سبب مخصوص نیستند زیرا که اغلب
از مردم بگذرم زیت نمایند بدون حدوث این علت پس بنا بر این معلوم است که باید تغییر علی غیر طبیعی
مخصوص موجود بود تا سبب عرض این مرض تواند شود و نیز بدانکه اثر روی مخصوص در این مرض دارد
هوای بار در طب و افراط استعمال مسکرات و جماع و هم و غم مغز و

اما العلامات در ابتدا اغلب مخفی باشند تا آنکه مرضی به تنوع دائمی و سواد انضمام متلا شده بتدریج مقدار بول
اضافه شود نوعی که در بعضی مرضی بمقدار چهارمین در سبت و چهار ساعت میرسد و این مقدار قلت و کثرت
پذیرد از قرار قلت و کثرت آشامیدن شربه و مقدار جسم حلوه بیشتر و کمتر بود و از قرار زیاد یا اندک خوردن غذا
نشسته و بول در این مرض غلیظ و بیض اللون است با حلالت طعم و تخفیف داده شود چون بول را در صحنه
بتراب نهال بوشادیم نیز تغییر باید بدین نوع که مقدار فیبرین *fibres* او کمتر شود از حالت طبیعی و تا
بیشتر و چون پس از یک الی دو ساعت بعد از نوشیدن غذا فصد نمایم دم حاصل همان ماده حلوه بود
که مخصوص است بول را بلکه همان ماده حلوه در بزاق نیز بهیودا گردد و در این مابین زمان بزبان طعم دانا
ترش شده اشتحای غذا و نهزال عطش بی نهایت ظاهر گردند و چون رفع مرض نگردد وجع دائمی معده
با حامی متصل و عدم اشتها بروز کرده مرضی بهلاکت رسد و اغلب در این و اخر عمر مرض مرکب شود و
الریه و سل

اما العلاج بدانکه تا این زمان دیابتس بجهت صعوبت علاج اورد و عمل بوده تا آنکه بواسطه علم شیمیایی
حالت جهانینا این مرض به نیکی شناخته گردید و علاجی موافق بجهت او قرار داد نمودند و در خصوص این مرض
طیب فرانسیوی بوشارد *Bouchardat* نام دستوری بسیار نافع ذکر نموده بدین نوع که
تندانی در بعضی را محض بکیوالی نموده است تا بدها و از جمیع اغذیه شامسته و لبنیات و امثال او

که در صورتی که در این مرض بول را در صحنه بتراب نهال بوشادیم نیز تغییر باید بدین نوع که مقدار فیبرین او کمتر شود از حالت طبیعی و تا بیشتر و چون پس از یک الی دو ساعت بعد از نوشیدن غذا فصد نمایم دم حاصل همان ماده حلوه بود که مخصوص است بول را بلکه همان ماده حلوه در بزاق نیز بهیودا گردد و در این مابین زمان بزبان طعم دانا ترش شده اشتحای غذا و نهزال عطش بی نهایت ظاهر گردند و چون رفع مرض نگردد وجع دائمی معده با حامی متصل و عدم اشتها بروز کرده مرضی بهلاکت رسد و اغلب در این و اخر عمر مرض مرکب شود و الریه و سل

که بواسطه

که بواسطه عمل تغذیه بسدل باده حلوه گردند؛
 و اطباء دیگر بضم این عمل علاج نمایند بدین معنی که هر چه از اجزاء حلوه از بدن خارج میگردد بهین مقدار اجزاء
 حلوه بخصوص قند غیر منجمد داخل بدن نمایند و این قسم از علاج شیوع یافت از معلم فرانسوی پی اوری
 پودر *Alumina* نام و هر چند این عمل حکما موافق محقق نشده ولی بواسطه تجرباتی که در چند نفر از مرضی نمود
 در هر وقت موجب تخفیف جمیع علامات ردیه گردید و طبیب انگلیسی گرفت *Alumina* نام بپوش
 قند غیر منجمد اجزائی بدن وارده نماید که بواسطه عمل تغذیه در معده و امعاء بسدل بقند شوند بخصوص سبعم
 و چون این مطلب تفصیل تام در قرابادین شفایه ذکر گردیده مجدد در اینجا تفصیل مختصر از بیم؛
 نیز از جمله معالجات مدلل بود دستر معلم معروف فرانسوی می یال *Alumina* نام که بواسطه
 او و به قلبیایه بخصوص بی کربنات دوسود *Bi-carbonate de Soude* بمقدار چهارانی نشش
 مثقال در پست و چهار ساعت بهمهراه اغذیه حیوانیه رفع این علت را بنماید و معتقد بود که قلبیایات در
 اینصورت از دبا و خصوصت معده رازایل ساخته موجب تخلیس غذا بقانون طبیعی گردند بهر تقدیر
 از تجربیات مخصوصی که خود در این عمل مخصوص نمودم معلوم گردید که طرز عداوای قلبیایات بهترین قسم
 علاجست و در هر وقت مفید باشد که در دو نفر مبتلا بدیسه مرض بسبب جوید اغذیه نباتیه را ممنوع نمودم و بجهت
 دفع ضرر آنها مقدار بی کربنات دوسود را افزودیم و علاوه بر آن در هر صبح و شام یک مثقال بکتری
 سگس مخلوط یک سیرشیره قند برضی نوشانیدم و هر دو نفر از مرضی بدت چهار پنج روز از علاج بحقیق
 تام در علامات ردیه مشاهده نمود پس از یکماه از این نوع علاج شفای تام رخ نمود؛

مقره چهارم

در نرف الدم کلیه که بفرانس *Hématurie* خوانند؛
 بدانکه اطباء فرنگ بدین اسم موسوم نموده اند نرف الدم کلیه را ولی چون لافحه دم از مجرای بول
 خارج میگردد و شود هم که از شانیه یا از خود مجرای بول بود پس خروج دم را از مجرای بول بطور
 عموم در اشغای این کفار بنام بول الدم بیان خواسیم نمودیم و تفصیل نرف الدم کلیه نیز
 در اینجا بیان خواهد شد؛

مقره پنجم

در وجع عصبی کلیه که بفرانس *Maladie* خوانند؛
 این مرض نیز در کلتین یا در یکی از آنهاست و اسباب و چون اسباب عمومی سایر امراض عصبیه است
 ولی مخصوص است باخلاق رحم و مالینولیا و ریتم *Alumina* و رمل کلیه؛ چون
 اینعلت ذاتی بود باید تغییر جسمانی در کلیه موجود نباشد ولی اغلب اوقات عرضی و منوط است بوجود
 رمل کلیه و در اینصورت از تنگی تشخض خاطر جمع شویم بواسطه خروج رمل در زمان ادراری سبب
 هر چه بود در علاج نقاوتی حاصل نگردد زیرا که در هر صورت منوط است بجلوس در بافتار و وضع
 اضده مخذره و ارسال علق بر محاذی کلیه مشروط بدانکه پس از اثبات وجود رمل بعلاج مخصوص
 او پرداخته شود از قراری که پس از این بیان میشود؛

در معده ۳۹

مقره ششم

در رمل و حصاة کلیه که بفرانسه کالکول زینو *Calculus zinnus* و هم کراول *Gravelle* نامند:

بدانکه بدین دو اسم موسوم نموده اند موجود بودن اجزاء متجزه را در کلیه و بسبب علاماتی را که از عبور آنها از کلیه بمشانه حادث گردند؛ و چون بعضی از تفصیلات عمومی و وجود اجزاء متجزه در فصل ستم از مقاله اول ذکر گردیده ملاحظه و رجوع بدانها بجهت اتمام مطلب لازم است و بجهت آنکه تکرار نشود به سخانی در اینجا علامات مخصوصه رمل کلیه را ذکر نمایم:

پس بدانکه رمل کلیه حادث شود از ترکیب اجزاء مختلفه موجوده در بول مانند اسید اوریک *Acide urique* و اورات دامینیک *Urate de potasse* و اورات دوخانی *Urate de soude* و اورات دوسود *Urate de chaux* و اورات دوئو *Phosphate de chaux* و اگسالات دوئو *Oxalate de chaux* و فسفات دوئو

و غیره بدولون اجزاء متجزه کلیه مختلف بود از قرار جنس آنها چنانچه رمل حادثه از اسید اوریک هم و رمل از اگسالات و صفر و رمل از فسفات سفید است و جهت توضیح تفصیلات شمایله رجوع شود ستر احکمه و در خصوص حجم رمل و حصاة باید دانست که مختلف است بنوعی که از حجم بسیار صغیرالی حجم فزونی دیده شده و سطح آنها یا امس و صغیری یا غیر منس است:

در خصوص اسباب بدانکه علاوه بر استعداد مخصوص و اسباب عمومی که در فصل ستم از مقاله اولی ذکر گردیده مداومت تقسی و احد از اغذیه موجب بروز این علت است چنانچه استعمال طولانی اغذیه حیوانی فقط موجب زیاد اسید اوریک *Acide urique* و مداومت بجامض و جوهر اوپدی مدید موجب زیاد اگسالات دوئو *Oxalate de chaux* است و چنانکه در تعریف نفوس

بیان نمودیم اغلب از اطبا معتقدند که نفوس رمل کلیه و مثانه و حصاة آنها نیستند مگر امراضی که سبب آنها مستعد است ولی هر یک بنوعی ظاهر سازند بواسطه اختلاف موضع؛ و نیز بدانکه رمل کلیه مرضی است که در رجال زیاده از اناتش پدیدار شود و حصول رمل کلیه در اطفال بسیار نادر است و بالعکس حصاة مثانه در آنها زیاده از مثان یافت شود:

اما علامات بدانکه بعضی از اوقات رمل کلیه موجود شود بدون بروز علامات ظاهری بخصوص چون بسیار صغیر و در بول اغلب اوقات احساس دبیب غله در موضع کلیه با وحشی عمیق در قطن موجود است و چون در اینصورت ملاحظه تقرره مرین را به نیکی نمایم سوبی مخصوص؛ او بودا بدو رجوع و سایر علامات اغلب پس از خروج مقدار کثیری از این اقسام رسوب معدوم شده نخت یا بند؛ و چون رمل را جمعی معتنابه بدید کردید در هنگام عبور او از کلیه بمشانه موجب علاماتی خاصه گردد که اطباء فرنگی اجتماع آن علامات را

کلیک لی فرنگی *Colique nephritique* یعنی قولنج کلیه نامند مانند در وقت وجع شدید محسی در یکی از دو طرف قطن یا در هر دو جانب که این وجع ممتد گردد از قرار عبور عالین و مثنی شود بمشانه واکشمه نوعی شدید بود که مرضی را بیچوجه آسایش نبود و بیچوجه نشستن و خوابیدن آنها ممکن نشود و سپند

از شدت وجع بجانب اعلى منجذب شود با حدوث تنوع و قى و برخی از اوقات با حمى و بديان و تشنج و پس
 البول در صورتى كه علت در هر دو جانب بود يا عسر البول در سببها ميكند در يكى از طرفين باشد در صورت
 نخستين كه رمل كليه بواسطه از ديد و حجم يا از شدت تشنج مجرى تواند از حالين وارد مشاهده كرد و در تغيير مكان
 بايد اغلب اين وجع شديد موجب ورم كليه شود كه برخى از اوقات مرضى را بهلاكيت رساند ولى
 بر حمت خدا و ندين قسم از آنها بسيار نادر الوقوع است و اغلب پس از چند ساعت با پس از يكالى
 دوروز اين اضطراب حالت بدل شود بچالت صحت تامه و چون سبب نوال نماند كه سبب اين تخفيف
 فورى صيت جواب گوئيم كه از دو حالت خارج بنود با آنكه سبب رجعت رمل است بموضع نخستين خود
 كه اغلب كيلاس باى كليه است يا ورود است پشه و در اين صورت اخيره از مشاهده بواسطه او را ر
 خارج كرد و برخى از اوقات بدون علامات ظاهره و بعضى اوقات با وجع شديد در زمانى كه عبور او را
 از مجرای بول صعوبت بود و بر طبق است كه بول سفيد را جمع نرود و تجزيه كند تا آنكه ناميت اجزا
 رملی شناخته شده علاج حفظ صحتى او پس از آن ممكن شود و

اما العلاج في طبيا در اين مرض سه اشاره است اول اسكات وجع دوم امداد نمودن بر خروج رمل
 يا حل نمودن او سيم مانع شدن از حدوث رمل جديد و بجهت عمل نمودن با اشاره اولى نيكو بود استعمال
 مخدرات بخصوص اضمه متخذه از بلاذنه يا مركب بالنعنين او يا حقه از او و نوشايندن شربه طينه با فراط
 تام و بجهت معمول داشتن اشاره ثابته و ثالثه بايد دانست كه هر يك از اقسام رمل با حصاة را علاجى
 مخصوص است از قرار اختلاف جنس آنها و چون هر يك از اقسام حصاة و رمل كليه در مشاهده نيز تواند
 شكون كرد و زایل نمودن هر دو يك دستور است لهندا پانى مخصوص او را در اينجا لازم ميت بكد در اينجا
 در مرقه ششم از پان سيم از اين گفتار بيان خواهم نمود و

بيان دوم

در امراض كيلاس كليه و بر كه او و حالين و

بدانكه اين آلات مريض نشوند مگر بواسطه رمل يا حصاة كليه و ورم كيلاس و بر كه را بنام بي اليت
melite موموم نامند و اورترت *Uterite* خوانند ورم مخصوص
 حالين را و چون علامات اورترت همچو شبه شحائى يافت نشود و جميع اوقات مركب اند ورم
 كليه يا ورم مشاهده و علاج او مانند علاج آنهاست لهندا پانى مخصوص او را در اينجا لازم ميت بكد در اينجا
 به شحائى بيان كنيم بي اليت *melite* را و

پس بدانكه اكثر اوقات سبب حدوث اين علت وجود رمل يا حصاة است در كيلاس يا در بر كه كليه
 يا استعمال داخل يا خارجى ذرا ريج كه بخلت خود را بروز و ظهور دهد با علامات ورم مفرد كليه يا با علامت
 قوليح كليه و تفاوت اين مرض با آنهاست جز آنكه در ورم كيلاس و بر كه طيفم و ريم بهما همى بول خارج كردن
 كه اين اجزاء در بول اشخاص مستلا بوزم مفرد كليه موجود نيست و وجم در اين مرض مقدار ولون بول
 بسيار مختلف است و علاوه بر بلفم و ريم اغلب اوقات دم سبز بهما او مترشح شود و چون ورم در
 كيلاس هر دو كليه باشد با حالين بواسطه اجزاء غير طبعى مسدود گردیده باشند قلت ترشح بول بالمره

در مرقه ششم

فانی شود پس معلوم است که بی ایستادگی از سایر علل بود و مسلک شود در هر صورت که رفع مانع او را نتواند
بواسطه مجذوب شدن بول در دوران دم و رینی شدن ورم کیلاس و بر که که عیبه نه نیست جز ورم
صفاق که بدون شبیه مزین را بهلاکت رسانند
و علاج او مانند علاج ورم مفرد کلیه در اول حصاة اوست که سابقا مذکور شده :

بیان سیم در امراض مثانه

بر آنکه امراض این آلت هم کثیر الوقوع و هم ردی اند مانند ورم مفرد و نزله و نزف الدم و وجع عصبی و
استرخاء و حصاة و رمل و تغییر جنسی او که تعریف هر یک از این امراض را در محبت فقه جدا گانه بیان
خواهیم نمود و در خصوص جراحات و تفرقات اتصال و نواصیر مثانه از آنجمله که منوطند بعلم و عمل جراحت
کهنگونی در اینجا لازم نیست
باید دانست که بواسطه نسبت عملیه که آلات بول را با یکدیگر است امراض هر یک از آنها بدیگری مرتبط
مانند آنکه ورم کلیه و وجع او سرایت کنند تا حالین و مثانه و قضیب و وجع تا پخته تر احساس شود و وجود
حصاة مثانه موجب بروز عکس است در راس حشفه بالعکس ضعیف مجرای بول یا حالت غیر طبیعی غده و
ذی مورث ورم مفرد مثانه و کلیه گردد از آنجمله که این امراض مانع از عبور بول گشته تا چاره بدست بیاید
بول در مثانه حبس شده محبت و حرافت او را پدید شده موجب بیجان شدن آلات شود
و اسباب امراض مثانه اغلب صنق مجرای بول است بواسطه ورم آنجری در شبان و سده غده و در
در شیوخ و رمل و حصاة مثانه در پیرسن :

فقره اولی

در ورم مفرد مثانه که بفرانسه سیستیت *Cystitis* نامند :

این ورم یا حاد است یا مزمن و هر یک از اینها عمومی یا موضعی یا سطحی یعنی منوط بقشای مخاطی مقط
یا جرمی یعنی منوط به رسه قشای اوست
این مرض اکثر اوقات حادث شود از جراحات عمیق یا ورود ضربه و ضعف خارجی یا افتادن برومی عجان
یا دخول یا ز یاد نگاه داشتن میل در مجرای بول یا از عمر الولاده یا از حبس البول یا از استعمال واخلی
یا خارجی در ریح یا از ورم مجرای بول
اما ورم حاد مثانه بروز نماید با وجعی شدید در جانب اسفل بطن که بواسطه حرکت بدینه و فشار بر آن موضع تری
کند و در این مابین مریض علی الدوام مایل با دراز است ولی اخراج او را صعوبتی تمام بود و بر خست بسیار
به سخانی چند قطره بول حمرا صعب با حرافت خارج گردد و برخی از اوقات با وجود شیت میل مریض
با در بول بسیجی خارج نشود و این حالت را اطباء فرنگ *Cancer vesical* میگویند
یعنی غص مثانه خوانند و در این هنگام حمای شدید و عطش مفرط و تنوع و بیوست مزاج موجود اند
و چون بجهت سهولت خروج بول کستر *Catheter* مجرای بول داخل کنند این عمل بدیست
باعث وجعی شدید گردد و بی آرامی و لب مریض منبایست و سببعت بطن از آنجمله آما سس نماید

و جميع علامات روده شدت پذيرند و چون در اربول رخ نماید مرض مستلک در و علامات مخصوصه که افشا
 فونک آنها را *fièvre ardenne* خوانند يعنی حمای بولی که عبارت است از
 از حمای موجوده با همراهی حدودت را یکد اما تاک *Ammoniac* از جميع جلد بدن مخصوص
 از ابط و نقصان قوی و یهوست شدید زبان و زبان و اعصاب که این علامات دلیل باشند بر اینکه
 بول در دم و در این صورت مرض سرعت بهلاکت رسد که این بهلاکت برخی از اوقات بدون اینکه
 بول در دم بواسطه حدودت تفرق اتصال در شان و درم شدید صفاق که میجو است عارض شود و
 بهم که مرض تحلیل رود ولی اغلب از من زمان پذیرد

چون بطن از بخارات آماس کند با جس البول و غیره برخی از اوقات اتفاق افتاده که این حالت را
 شسته نموده اند بواسطه مشابهت ولی تشخیص و آسان شود بواسطه سایر علامات و که در فقه مپست و ستم
 از کفارششم از فضل اول از باب دوم این مقاله ذکر گردیده

در فقه

اما ورم مزمن او یا میجو ورم حادث است یا از ابتدا بطریق از زمان بروز نماید و در هر دو صورت موجب وجع
 قلیل یا کثیر است در جانب سفلی بطن با سیل دائمی با در اربول خروج بول که در باریم یا بلغم و انقلاب حالت
 عمومی و عدم تحلیل رشن غذا و نزال عمومی و حمای نادره که این علامات بواسطه تاثیر برودت و خشک
 و افزیه محکم از جماع و از دیاد پذیرند و برخی از اوقات جميع آن علامات معدوم گردند ولی بول سخت
 بلغمیه باقی ماند و در این صورت ورم مزمن مفرد تبدیل شود و بول نرمی که بیان او در فقه آتیه خواهد آمد
 و معلوم است که تفهده المرفه این علت اغلب دی است از آنجمله که علاوه بر اشهای بهلاکت از جهت
 ورم مفرد و کثیر یا از ورم صفاق یا از آنجذاب بول ورم مفرد مشابه اغلب از من مرضی است بسیار مزمن
 که چون کمر تبه از آن پذیرفت سهولت نیست تبدیل بول نرمی مزمن مشابه شود و چون مرض در جا
 حادث یا از زمان انیمض بهلاکت رسد در شرح ضحامت جدار مشابه و صفر حجم او در کین بودن غشای مخاطی
 بالوان مختلفه با نرمی و تفرج او پدیدار شود

اما علاج در هنگام حدت باید جميع تدابیر ضد ورمی رجوع نمود مانند وضع علق در محاذی مشابه و عجان
 و فصد و وضع اضمه لیسه و چون جس البول عروض یا بد مرض احتجاب کند از اثر به بقدر امکان
 و سیلی از الاستیک *clausque* در مجرای بول بگذارند و از قرار اختلاف اسباب
 برخی از اوقات ادویه مخصوصه لازم گردد مثلا در صورتیکه سبب استعمال ذرا بیچ بود در حشده و قدر
 کا فور داخل نماید و روزی یکالی دو نوبت یک حب از این نسخه بنوشند بکیرند نترات دو بیچ
nitrate de potasse و کا فور از هر یک سجده کنند همصا ره ایون سه کندم مخلوط یکدیگر نمود
 شش حب سازند و چون سبب او سنگ عظیم مشابه بود عمل بد لازم شود ولی با جميع علامات توریسه
 زوال پذیرفته باشد عمل بد نباید نمود

مرضی

همین علاج در ورم ساده مزمن مشابه لازم است ولی در این صورت باید مقدار فصد و ارسال علق را تخفیف
 داد و بشرط کلی در علاج جستنا ب نمودن از تاثیر بهویه بارده و پوشیدن لباس صوفی است به و تریخه
 باشد تریخ نمودن بطن را بر هم امیون و چون زیاد از بدن پذیرفت جميع تدابیر مفیده در ورم نرمی که در فقه

بند بیان میشود در اینجا نیز جایز است

مقره دوم

در ورم نرلی مثانه که بفرانسه کاتاردولاوسی *Catarrhe de la vessie* و بهمین سبب کاتارال *Cystite catarrhale* نامند

این مرض عبارتست از حالت مخصوصه مثانه که بروز نماید با اورار بول بلغمی و تیز دانه شود از ورم مزمن ساده مثانه بدینکه در ورم نرلی به ششای غشای مخاطی مریض در ورم مزمن ساده مثانه هر سه غشا مبتلا بوزم اند و بدین جهت است که در ورم نرلی علامات لازمه را چندان شدت و روانست بنود
اما اسباب بدانچه سبب این علت یا تقدم ورم مزمن ساده است با هم ای سایر اسباب مرض نزلیه بخصوص تاثیر بر وقت رطبه یا بدون تقدم ورم مذکور عرض باید در اشخاص بلغمی مزاج و کسانیکه بواسطه صنعت مخصوصه خود زیاد به نشستن معتاد باشند و هم در کسانیکه بسیار مشغول بمطالعه اند که از شدت مشغول بودن بمطالعه و فکر و خیال بر عمل طبیعی خود را فراموش گشته حتی لا درار که در اینصورت بواسطه حساس بول در مثانه نزل او عارض شود

اما علامات بدانکه این مرض چون بر دو قسم است حاد و مزمن باید در تعریف و علامات مخصوصه هر یک را بیان نمود ولی چون علامات نزل حاده مثانه شباهت تمامه دارند بعلامات ورم حاد ساده او تکرار آنها در اینجا لازم نیست و به ششای بیان نمایم علامات نزل مزمن مثانه را پس بدانکه این حالت اغلب بروز نماید پس از ورم ساده یا بعد از نزل حاده مثانه اگر چه بذرت هم دیده شده که از ابتدا بطریق مزمنیت ظاهر گردیده در هر سه صورت مرضی در اسفل نطن احساس ثقل و حرارت نمایند با سلس البول ولی زور و بیچ مثانه که در ورم ساده او در هر وقت از درار بول موجود است در اینجا موجود نیست و همچنین بول نرلیک و بیسخت مبدل شود بقلیابیت و در اینصورت رایحه اما نیاک *Ammoniacque* از دستشام شود و بلغم مترشح از غشای مخاطی مثانه در این مرض همراه بول خارج گردد و در طرف راست کشته در دستشام ریخته از طرف با شند یا ضل البیض الزج بود و مقدار رسوب مختلف باشد از حرار مختلف رطوبت و بیوسته بود که چون رطوبت هوای زیاد باشد مقدار رسوب فروتر گردد و هم از قرار شدت و خفیت نزله در هر جنبه اغلب اوقات حمی موجود نیست و سایر اعمال بدنیه از حالت طبیعی چندان خارج نباشند ولی شود هم که مرضی بهزال عمومی و ضعف تمام قوی مبتلا شوند و این علت مرضی است که اکثر اوقات بسیار بطول بخاند و علاج تمام او بسیار صعب است و چون شدید و بسیار مزمن باشد بذرت سبب شود تغییر جسمانی غشای مخاطی مثانه را

اما علاج بدانکه چون اکثر اوقات فی الجمله علامات ورمه موجودند ابتدا در قرار غیب از قرار است که در ورم ساده مثانه مذکور شده و بجهت رفته نزل تدبیر حفظ صحیحی از سایر تدابیر مفید تر است بدین نوع که مرضی از حفظ نزل تاثیر بر وقت و از تغییر است فوری هوای بواسطه پوشیدن لباس صوفی و عمر تمیزی و غیره را رعایت و کسب ترفیق در میان بخار است رحمت دهند و غذای سالمه و صوری

محرک بر نفس نوشا نبد و از جمله ادویه مستعمله نیکو بود استعمال آب قطران و مقرو بلبلان کویا هو *Uva Ursi* و بلبلان پرو *Uva Ursi* و بلبلان مکی و میغاه جدیده معدینه هم بجلوس تمام بدن در آنها و تقسیم
 مشانه بواسطه آب بزرگ و برخی از اطبای معروفه فرانسوی حاصل شکویده اند از دخول محلول
 قوی نیترات دارژان *Nitrate d'argent* در مشانه و در بلاد منمه معروف است
 نوشا نیدن مطبوخ یک مثقال نیم الی سه مثقال او و از نشی *Uva Ursi* در بانزده
 آب تاده سیرا و باقی مانده با مضام مقدار قلبی از وج تا بواسطه استعمال طولانی مطبوخ او و از نشی الا
 تغذیه را ضعف بدیدار نشود و نسبت بعضی از اطباء مخصوصه اند مطبوخ دوده حمام را بدین نوع که مقدار
 یک سیر از او گرفته و با آب سرد تقسیم نموده در پنج سیر آب دیگر تادت ده دقیقه بپوشانند پس از آن
 تصفیه نموده نصف آن مصغی را با دود و نصف دیگر او را در شام با عانت آب بزرگ بمشانه داخل نمایند

فقره سیم

در زرف الدم مشانه که بفرانسه *Hematurie* نامند
 بدانکه این مرض مانند زرف الدم در اشهای این کفار در تعریف بول الدم مذکور خواهد شد

صفحه ۳۹

فقره چهارم

در وجع عصبی مشانه که بفرانسه *Cystalgie* نامند
 بدانکه این علت بندرت ذاتی و اغلب عرض ورم مشانه یا حصاة او است و چون ذاتی بود اکثر اوقات
 سبب او تاثیر فوری برودت یا ریاضت است و در اینصورت وجع نحسی شدید موجود بود که با طرف
 مشر شود با سلس البول و وجع شدید در هنگام ادرار بلکه برخی اوقات با جسد البول است ولی
 حمی و بول کدر و لثضان قوی که مخصوصه ورم کلیه را در اینجا موجود نیست
 بدانکه اطبا مستقیم نموده اند وجع عصبی مذکور را بوجع عصبی مشانه یا حصاة او ولی بجهت علاج تمیز این دو لازم
 نیست زیرا که در هر دو صورت رجوع شود با استحمام در ما فائز و صندله مخدره و دخول دویه مسکنه در مشانه
 و مستقیم علاوه استعمال داخل فیون و جوی موسوم بکلیکین *Algalin* که در کشور
 اواز انیقر است که بکیرند عصاره بذرا بسنج و عصاره فودیند روی که سی و شش کندم که بکیرند کرفه
 نموده سی و شش حب سازند و قدر شربت از آن یکالی چهار عدد است در پست و چهار ساعت
 ولی چنانچه سابق بیان نمودم بسیار بندرت این علت ذاتی است و اغلب چون طیب بنیکو
 ملاحظه نماید معلوم شود که سبب این وجع شدید نیست مگر ورم یا حصاة مشانه

فقره پنجم

در استرخا مشانه که بفرانسه پارالیزی دولاوسی *Paralysie de la vessie* خوانند
 بدانکه چون طبقه اوسط مشانه عضلانی است مشانه قابل باشد قبض و بسط را تا آنکه بول مجتمعه در خود را خارج
 نماید ولی مانند قوه قبض و بسط سایر عضلات قوه قبض و بسط او نیز مبتلا شود و شدت و لثضان و لثضان
 یعنی با استرخا و این استرخا مختلف شود از قرار جدوش و در مشانه یا عشق او که در صورت اولی جسد البول
 و در صورت ثانیه ادرار بول بدون اراده عارض شود ولی چون جسد البول و ادرار بدون اراده را

سبب منحصر بامترخا نیست بلکه اسباب آنها مختلف است تقریباً هر یک از این دو علت را پس از این

صیغه بیان خواهد نمود:

بدانکه استرخا، مثانه منوط باشد بشغیر عصبی که یا موجود است در اعصاب مفروشه در مثانه یا موجود شود در نخاع یا دماغ یا در قوه تمام اعصاب و هر یک از این اسباب را فردا فردا ملاحظه کنیم:

اول بدانکه استرخا، مثانه چون منوط باشد بشغیر عصبی اعصاب مفروشه در مثانه عارض شود از زمانی که اعصاب مذکوره را صغیر زنده یا از یاد سن شیوخ که موجب است تحلیل رفتن قوه عصبیه یا از زمان

بدت توقف بول در مثانه یا از ورم مثانه یا از اشتغال را با *Althumatieme* یا غیرین بدو:

دوم بدانکه استرخا، مثانه که منوط باشد بعلت نخاعه اغلب نتیجه از عجاج نخاع یا تغییر حیاتی است

چنانچه در فقه دوم از کفار در فصل سیم از باب اول از این مقاله در تقریب ورم جرم نخاع بیان نموده ایم که این ورم نخاع موجب حبس البول و بیوست مفرط مزاج میشود:

سیم بدانکه برخی از اوقات استرخا، مثانه حاصل شود از علت دماغیه بواسطه ربط دماغ نخاع و ارتباط نخاع ب

مفروض در مثانه ولی در اینصورت استرخا، مثانه علامت است نه مرض:

چهارم واضح است که در حیات ردیه چون جمیع قوای بدینه مبتدا بضعف مفرط مثانه تیرمانند سایر آلات قادر بر انقباض نباشد و بول بدون اراده خارج شود و در اینصورت هم مثانه و هم عنق او منقبضند:

چنانکه سابق بیان نمودیم استرخا، مثانه یا موجب حبس البول موجب در بول بدون اراده است از قرار که خود مثانه یا عنق او منقبض نباشد و سبب این اختلاف اثر از ترکیب شریکی مثانه هویدا است زیرا که رفتار

الیاف عضلانیه بخوبیست که الیاف عنق او بشکل عضله بدو مجتمع شده اند که در هنگام انقباض مانع از خروج بولست برعکس الیاف عضلانی مثانه که در زمان انقباض موجب خروج بولند بنوعی که عمل این دو

قسم از الیاف عضلانیه ضد یکدیگر را بنا علی هذا در استرخا، مثانه حبس البول و در استرخا، عنق خروج بول اراده عارض شود و باقی تفصیلات حبس البول و خروج او بدون اراده در فقه چهارم و پنجم از بیان

پنجم از این کفار پس از این ذکر خواهد شد:

اما العلاج: واضح و هویدا است که علاج او منوط است برفع سبب و چنانکه اغلب اوقات هر قسم از استرخا علامت مرضی دیگر را در مثانه تیرا که اوقات بدین قرار باشد: ولی برخی از اوقات استرخا ذاتی است یعنی منوط است بحالت صنف عمومی همچون در شیوخ و در اینصورت باید رجوع نمود بمقویات و محرکات

موضعیه و عمومی مانند طلای سفن بطن را بتفصیل کچول و ذرا بچ و جلوس در ما، بار و دخول آبهای متعده کبریتی در مثانه و نوشاندن سترکین *strychnine* و وضع شمع ذرا بچ در جانب سفن بطن

ولی در استرخای این شمع اغلب عیناً نام لازم است: و در صورتیکه استرخا، منوط باشد بحالت در میده رخا نماید از قراریکه در فقه اولی از بیان اول از کفار چهارم از فصل پنجم از باب دوم این مقاله در تقریب

ورم مفروضه بیان شده: و چون استرخا، مثانه منوط باشد بعلت نخاع یا دماغ علاج آنها لازم است تا رفع کونی از علل استرخا که مرض مذکور است شود:

بهر صورت بر سبب علل استرخا که بزودی رفع حبس البول را کند با نیت بسبب تا از طول توقف بول در مثانه

۱۱۰۹

در فقه ۱۱۰۹

صغیر

علتی از علت های جسمانی و را عارض نشود در صورت خروج بول بدون اراده بر جوع کند جمیع تدبیرات لازمه تا از کثافت بول در بستر و لباس مریض عفو نت حاصل نشود

مقره ششم

در حصاة مثانه که بفرانسه کالکول دولاوسی *calcul de la vessie* و هم *Blennorrhoe* نامند بدانکه حصاة در مل مثانه گوئیم اجزای منجمه صلبه کسره یا صغیره را که با در خود مثانه متکون شوند یا بواسطه مجرای حالبین از کلیه وارد بدوشده باشند و گوئیم این قسم از اجزای خارجیه زیاده از سایر اقسام او است ولی اسباب و علامات او نیز از قرار است که در فصل پنجم از مقاله اول دهم در مقره ششم از زبان اول از کفار چهارم از فصل پنجم از این باب مذکور شده

در صفحه ۲۲
در صفحه ۲۷

چون در تعریف رمل و حصاة کلیه علاج او را بدین مقره اشاره نمودیم بنا علی هذا تفصیل تمام جمیع علامات و ترکیبات شیمیائی لازمه را با علاج اقسام رمل و حصاة آلات بول در اینجا بیان مینمائیم پس ابتدا در خصوص علامات مخصوصه رمل و حصاة مثانه باید دانست که این علامات نیستند مگر تغییر مثانه و تغییر جسمانی بول و علاماتی که بواسطه احساس از کتر *Catheter* حادث میسر کرده از آنجمله اغلب وجع ثقیل موجود باشد در مکان مثانه و عجان که بسیار شبیه است بوجع عصبی او که سابقا بیان شده و برخی از اوقات حس ثقیل بسیجی موجود است و برعکس احساس حکه در راس حشفه عروص باید ولی علامت مخصوص این علت است وجع سوزاننده مجرای بول پس از خروج او و این علامت از آنجمله مخصوص باشد که در حصاتی که در سایر آلات بول موجودند وجع سوزنده در هنگام خروج بول موجود است نه پس از او بهر صورت بول طبیعی نیست و برخی از اوقات سهولت بعضی از اوقات دیگر بصعوبت خروج باید و چون حصاة عظیمه و در عنق مثانه متکون باشد شود که حس البول تمام عارض شود ولی با وجود بودن این علامت که اغلب در تشخیص کافی اند با تطیب مکلف است بانداختن میل مثانه تا بواسطه صوت اصطکاکی حادثه از بر خوردن میل بدو خاطر جمعی تمام از وجود حصاة زخماید و در اینصورت نیز بندرت در تشخیص اشتباه شده زیرا که حصاة تواند مخفی باشد در عضون مثانه یا آنکه بواسطه غلظت جدار مثانه این علت مشتمله شود و حصاة چنانچه بر معلم معروف فرانسوی *Roux* نام اتفاق افتاده که تشخیص حصاة مثانه نموده و بعد بدین روش معلوم کرد که بهر چه در مثانه حصاتی موجود نبود و چنانچه در خود در اختلاف بر یکی از اطباء معروف ما بر اتفاق افتاد که بدون وجود حصاة عمل نموده مریض بواسطه ورم سحاق بهلاکت رسید ولی مریض معلم رونام بدون ظهور علامات روده از عمل بدینقاافت

طریقه وجود و متکون حصاة مثانه به قسم است قسم اول آنکه حصاة صغیره از کلیه مثانه نزول یافته بتدریج در مثانه منو نماید قسم دوم آنکه از خارج بواسطه مجرای بول جسمی صغیره وارد مثانه شده موجب آن شود که در اطراف جسم الملاح بولیه منجمه شده موجب حصاة مثانه گردد قسم سیم آنکه از ابتدا حصاة در خود مثانه بواسطه رسوب بلغمی یا دم منجمه یا رمل که موجب انجماد الملاح بولیه با طرف آنهاست حصاتی عظیمه حادث شود و برخی از اوقات حصاة منو نماید بطرز تطبیق و برخی از اوقات دیگر چنان نماید که چند یا رجه های صغیره بواسطه جسم لغنی بیکدیگر متصل شده اند بهر صورت شکل حصی مختلف است و اغلب بعضی شکل و از دو طرف فشار

دیده است ولی بعضی از اوقات بهم بدون شکل معین باشد مخصوص زمانیکه زیاده از یک عدد موجود باشد و برخی از اوقات غیر سنوی سطح اند مانند سطح توت که این قسم را بفرانسه میگویند *ammoniac* یعنی سنگ تشبه به توت نامند و حجم حصاهه مثانه اغلب بکجم با قلا الی مقبضه دست است و بندرت هم بسیار عظیم دیده شده چنانچه در تماشخانه تشریحیه شیراز بزرگ *four boung* حصاهه مثانه موجود است بوزن دوست و هشتاد و پنج گرم *grammes* که مساویست به پنجاه و هفت مثقال صیرفی و طبیب معروف انگلیس آنرا *card* نام بیان نماید از حصاهه مثانه بوزن چهل و چهار اونس *ounces* انگلیسی که چهارست از دوست و دو اوزده مثقال مرده نخوده و وزن مخصوص حصاهه مثانه اغلب از هزار و دوست الی هزار و نهصد است در صورتیکه وزن مخصوص آنرا هزار شمریم و با اختلاف عدد آنها حجمشان عظیم و صغیر باید و هر چند اغلب فرد ذولی شود هم که متعدد باشد و بندرت سی الی چهل عدد در یک مثانه پس از فوت مشاهده شده و بدانکه تا هشتاد سال قبل از این اطباء فرنگ از ترکیب شیمیائی حصاهه برخوردار نشده بودند تا آنکه در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و شش عیسوی معلم علم شیمی بختل *Scheele* نام منوی چند عدد حصاهه را تجزیه نموده اسید اوریک در آنها تشخیص نمود و چون جسمی دیگر بر او ظاهر نگردید معتقد شد بر اینکه جمیع حصاهه مثانه حادث و متکون شوند از این جسم تا آنکه بزرگ مان *Bergmann* نام از آل سوویط *Suete* حصاتی از فسفات *Phosphates* را تجزیه نموده اطباء و صاحبان علم شیمی فرنگی لغت شدند که ترکیب حصاهه مثانه تواند مختلف باشد و ول لانتان *Hollaston* نام معلم معروف انگلیس باسطه تجزیه انواع حصاتی که در انگلیس توانست جمع آوری کند معلوم نمود که ترکیب شیمیائی حصاهه بسیار مختلف است و پنج قسم از آنها را بیان نمود و از تجزیات و امتحانات جمیع علمای فرنگی بختل اکنون هویدا است که اجزای مرکب سازنده حصاهه مثانه ده عددند که چون با انواع مختلفه با یکدیگر ترکیب شوند چهارده نوع از حصاهه بوجود آورند که تقریباً آنها را فردا فردا در اینجا لازم دانستم و اول حصاتی است که بوجود آید از اسید اوریک *Acide urique* که در فرانس در میان ششده حصاهه مختلفه صد و پنجاه عددشان از این قسم بوده و در انگلیس از صد و هشتاد و هفت حصاهه مختلفه صد و پنجاه و هشت عدد از این قسم یافت شده است و چون سبب این اختلاف میزان استوائی کفزه عقیده بنده بر آنست که در فرانس غذای متداول بهم نباتی و بهم حیوانی است و بالعکس در انگلیس غذای متداول ایشان اغلب گوشت کاوست و اغذیه نباتیه در اینجا کمتر نوشیده شود و این قسم از حصاهه بلون اصغر کدر است و بیهولت در قلیابات حل شود و دوم حصاتی است از اورات و اما تاک *Urati d'ammoniague* بلون قهوه که شیرید و مخلوط باشد و این قسم از حصاهه طبق است و در آب جوش خالص و در محلولات قلیابیه محلول است و اغلب حادث شود در اطفال بسیار صغیر که تازه شروع با کله شرب نموده اند و سوم حصاتی است از اکسالات و دوتو *oxalate de chaux* که در فرانس پنج کت حصاههها از این قسم باشد و این قسم از سایر قسم حصاهه سنگین تر است و رنگ و سیاه و قهوه است و اغلب

اوقات سطح او شدید تر است و این حصاة در جوهر رنگ که اندکی جوهر کوگردید و مخلوط باشد سهولت
حل شود و چون اورا تخلیص کنند سفید و مبدل شود دیگر ناسد و دوشو

چهارم و پنجم و ششم حصاتی باشند از آنکه سنگ است *Acide urique* و یکسند
کینا تیک *Acide xanthique* و قیصرین *Fibrine* فقط که چون پیش از یک آلی
و نوبت دیده شده و بسیار نادرا در الو قوعه تعریفی مخصوص در اینجا لازم ندارند

هفتم و هشتم حصاتی باشند مرکب از آسید اوریک *Acide urique* و فسفات دوشو
Phosphate de chaux که مخلوط با یکدیگر یا طبقه از آن و طبقه دیگر از این باشد

نهم حصاتی است از فسفات دوشو *Phosphate de chaux* فقط که اسهال بلون و
سنگنده و نادرا در الو قوعه است و محلول است در جوهر رنگ و چون اما بناگ بدین محلول داخل کنیم مجددا
فسفات دوشو را بسبب شود و در هنگام تخلیص را یک سوختن جسمی حیوانی از او استنظام شود

دهم حصاتی است مرکب از اکسالات دوشو *Oxalate de chaux* و فسفات دوشو
Phosphate de chaux که رده از این و رده دیگر از آن باشد

یازدهم حصاتی است مرکب از اکسالات دوشو *Oxalate de chaux* و آسید اوریک
Acide urique که مانند قسم سابق مطلق است

دوازدهم حصاتی است مرکب از اکسالات دوشو *Oxalate de chaux* و آسید اوریک
Acide urique و اورات و اما بناگ *Urate d'ammoniaque*

و فسفات دوشو *Phosphate de chaux* که بسیار نادرا در الو قوعه و بالوانی مختلف ظاهر شود
سیزدهم حصاتی است مرکب از سیلیس *Silice* و آسید اوریک *Acide urique*

و اورات و اما بناگ *Urate d'ammoniaque* و فسفات دوشو *Phosphate de chaux*
که اورالونی مخصوص است

چهاردهم حصاتی است مرکب از فسفات دو کتری *Phosphate de magnésie* و اما بناگ
Ammoniaque که رنگ آن سفید است بخصوص در صورتیکه بواسطه تقبیل اجزا حیوانی

از او جدا نمایند و طعم او مایع و عرفی است و از گذاردن در آتش اسودالون شود
در خصوص حصاتهای مرکب از اجزای مختلفه بدانکه تجربه رسیده که هر قدر آن اجزا در آب حل شوند از
قرار داده بجزیره غیر محلول قریب بمرکز آن حصاة است نوعی که فی المثل در حصاة قسم سیزدهم سیلیس

بالمشبه بسیار اجزا در مرکز قرار دارد
اما تشخیص بدانکه علاوه بر آنکه در داخلین میل مشابه و ملاحظه خواص شمیایی ببول بعضی از آنها پدید آید بسیار

میدانند در تشخیص و مفیدترین آنها آنست که بناشتا قبل از ادرار ببول مرصق ادرابی که گرمی او هر قدر توانستند
بیشتر باشد بناشتا آنکه بواسطه جذب شدن آب و حرارت او مقداری از اجزا غیر محلول که صورت
حدوث حصاة محلول شده سهولت با بول خارج شود و پس از مدتی قبیل در بول سرد رسوب نمود

از علامات ظاهری و مهم از تجربه او جسم مخصوصی را که حسیب حصاة است تشخیص کنیم یا آنکه رجوع کنیم
از علامات ظاهری و مهم از تجربه او جسم مخصوصی را که حسیب حصاة است تشخیص کنیم یا آنکه رجوع کنیم

بمدت چند روز بعضی ترکیبات مخصوصه که از قرار تجربه خواص مخصوصه آنها را آن دانیم که حصاة را نفیست
 کنند تا از خروج بعضی پارچه ها حتم مخصوص او را معین نماییم بدین دستورات اول استعمال محلول از کوبیده
legale است که عبارت بود از سگاله *legale* که مخصوص است
 در زیاد و حرکت عضلانیه مثانه تا بواسطه شدت آن حرکت اجزاء صغیره از مری بول عبور نموده خارج شوند
 دوم بلا دانه است که موجب استرخا، مثانه است بدین نوع که بمره ای از یک جز اعصاره بلا دانه و هشت جز
 مرهم ساده سفید بطن و عجا تر اندهن نمایند و از داخل بنوشانیم ترکیبی از استیوار بکیرند تخم شاه دانه چهار
 مثقال آب پسته و مثقال شاه دانه را که هفت با آب مخلوط نموده بشیره او را فشارند و پس از تصفیه نمودن در
 صفای او یک گندم عصاره بندرینج محلول سازند و این نسخه را تا مدت پست و چهار ساعت بنوشانند
 و اغلب تا پست و چهارالی چهل و هشت ساعت رطوبت رطوبت صغیری بواسطه این عمل سهولت بهر ای بول خارج
 گردند سیم است برک مثقال که عمدت در خروج رمل زیرا که سکت و حج عصبی آلات بولست ولی باید مقدار
 او را از قرار سن و صفت حالت عمومیه مرض تغییر داد تا آنکه از استعمال نالایق او علامات سیمه حادث نشود
 چهارم است استعمال جوهر سقر یا دهن بد آنکه که نسخه او در فتره ششم از پان اول از کفار چهارم از فصل پنجم
 از این باب مذکور شده بخصوص چون نسخه مذکوره اندکی از تعین افیون داخل نماییم پنجم است ترکیبی که
 به او *Eau de Palmieri* می گویند که حاصل شود در صورتی که پنج مثقال گوگرد مگس مغلول را
 در پسته و مثقال آب قطران بنوشانیم تا رنگ او قرمز تره شود و این مرکب استعمال است بمقدار ۱۵ الی ۲۰
 قطره و یک فنجان شربت فندروزی بکوبت و هر چند دلیل خاص بر مفید بودن او نداریم ولی خیانت بجان
 کتیم که موجب نفیست حصاة است زیرا که هر حصاتی که پست و چهار ساعت در این آب میماند تر شود
 شود و پنجم است استعمال این نسخه بکیرند خود پنج مثقال فخر خا، شش مثقال بچوشا سد در تخم آب تا
 یکجا یک باقی ماند پس از آن صاف نموده در صفای او الکحل حل در صبح مثقال مخلوط کنند و تا یکشنبه
 این مقدار را بر بعض بنوشانند هفتم است حصه بدین نسخه صفت پنج گندم کافور مسحوق مخلوط نمایند یک عدد
 صفرة البیض پس از آن اضافه نمایند قطره تعین افیون با ۲ مثقال آب که روز پس از استعمال این حصه
 اغلب مقدار کلی از رمل مثانه سهولت از مری بول خارج شود

در صفت

اما علاجی که علاوه بر این است و نوعست طبی و جراحی طبی او مفید بود در هر صورتی که حصه
 مرکب سازنده رمل یا حصاة خود بود و تفرق اضالی جزای حصاة ممکن شود بواسطه یکی از ترکیبات پنجم
 که سابقا در تشخیص آنها بیان نمودیم ولی در صورتیکه حصاة عظیم یا مرکب از اجزاء مختلفه باشد حل و بسبب
 صعبت است زیرا که بعضی از او به خصوصه که طبی از اجزاء مرکب سازنده او را حل کنند موجب زیاد و جز
 دیگراد شوند مثلاً کتری *Magnesia* دوائی است بسیار مفید بجهت اخراج سید اوریک
Acide Uroque ولی در صورتیکه حصاة مرکب باشد از اسید اوریک از فسفات و در شو
Phosphate de Chaux دخول کتری در مثانه موجب عظیم شدن حصاة خواهد شد زیرا
 که فسفات دوشورامیل زیادنی بکتری است بهر صورت بقصیل تمام علاج طبی او را بیان خواهد نمود
 بدون تعریض از عمل مدرطیب یا از خورد کردن حصاة در مثانه با سباب مخصوصه زیرا که هر دو قسم از این عمل

در کتاب جراحی

بمدت چند روز بعضی ترکیبات مخصوصه که از قرار تجربه خواص مخصوصه آنها را آن دانیم که حصاه در آن
 کنند تا از خروج بعضی پارچه خاص مخصوص اورا معین نمایند بدین دستورات اول استعمال شکل از آن
Segale است که عبارت بود از سگال که مخصوص است
 در از دیاد حرکت عضلانیه مشابه تا بواسطه شدت آن حرکت اجزاء صغیره از مری بول عبور نموده خارج شود
 دوم طلا و ناست که موجب استرخا مشابه است بدین نوع که بر روی از یک جز اعصاره بلا دانه و پشت
 مرهم ساده اسفلطن و عجانزادین نمایند و از داخل بنوشانیم ترکیبی از امیثا و بکیرند تخم شاه دانه چهار
 مثقال است بیشترا و مثقال شاه دانه را که مشابا آب مخلوط نموده بیشتره اورا بنوشانند و پس از تصفیه نمودن در
 صفای او یک گندم عصاره بند البیج مخلول سازند و این نسخه را تا مدت پست و چهار ساعت بنوشانند
 و اغلب تا پست و چهارالی چهل و پست ساعت رطوبای صغیری بواسطه این عمل سهولت بهر ای بول خارج
 گردند ششم است برک شفا لو که مد است در خروج رمل زیرا که مسکت و جع عصبی آلات بولست ولی باید مقدار
 اورا از قرار سن و صفت حالت عمومیه مرض تغییر داد تا آنکه از استعمال نالایق او علامات حمیه حادث نشود
 چهارم است استعمال جوهر سقر یا دین بد آنکه که نسخ او در مرقه ششم از پان اول زکفاری چهارم از فصل پنجم
 از این باب مذکور شده بخصوص چون نسخه مذکوره اندکی از تقنین افیون داخل نمایند پانجم است ترکیبی
 بر او دو پالمی اری *Sau de Palmieri* که حاصل شود در صورتی که پنج مثقال گوگرد مگلس مخلول
 در ششاد مثقال آب قطران بنوشانیم تا زکب و قرمز تره شود و این مرکب استعمال است بمقدار ۱۵ الی ۲۰
 قطره و یک فحجان مشرب قدر روزی یکوبت و هر چند دلیل خاص بر مفید بودن او نداریم ولی خنان کمان
 کتیم که موجب تفتت حصاه است زیرا که هر حصاتی که پست و چهار ساعت در این آب بماند تر و دو
 شود و ششم است استعمال این نسخه بکیرند نخود پنج مثقال خردا ششمه مثقال بوجوشانند در ضمن آب تا
 یکبار یک باقی ماند پس از آن صاف نموده در صفای او الکحل حمل در صبح مثقال مخلوط کنند و تا یکبار
 این مقدار را بریض بنوشانند پنجم است حصه بدین نسخه صفت او پنج گندم کافور مسحوق مخلوط نمایند یک عدد
 صفره اسیض پس از آن اضافه نمایند قطره تقنین افیون با ۲ مثقال آب که روز پس از استعمال این
 اغلب مقدار کلی از رمل مشابه سهولت از مری بول خارج شود

اما العلاج به آنکه علاج حصاه و رمل مشابه بدو نوعست طبی و جراحی طبی او مفید بود در صورتی که جسم
 مرکب سازنده رمل یا حصاه فرد بود و تفرق اتصال اجزای حصاه ممکن شود بواسطه یکی از ترکیبات پنجمه
 که سابقا در شخص آنها پان نمودیم ولی در صورتیکه حصاه عظیم یا مرکب از اجزاء مختلفه باشد حل او بسیار
 صعب است زیرا که بعضی از ادویه مخصوصه که یکی از اجزاء مرکب سازنده اورا حل کنند موجب از دیاد جز
 دیگر شوند مثلا کتری *Magnese* دوانی است بسیار مفید بجهت اخراج سید اوریک
Acide Urrique ولی در صورتیکه حصاه مرکب باشد از اسید اوریک از صفات دو شو
Phosphate de Chaux دخول کتری در مشابه موجب عظیم شدن حصاه خواهد شد زیرا
 که صفات دو شو را سیل زیاد می بکتری است بهر صورت مفصل تمام علاج طبی اورا پان خواهد بود
 بدون تعریفی از عمل بد رطب یا از خورد کردن حصاه در مشابه با سباب مخصوصه زیرا که هر دو قسم از این عمل

در کتب مجرایه مفصّل تمام بیان شده :

پس در خصوص معالجه طبیعیه بدانکه طبیعیه ایند اشاره است اول تغییر دادن حالت مزاجیه را که موجب حدوث حصاة است دوم سهیل نمودن خروج حصاة را در صورتیکه بدون روانت حالت مزاجیه موجود شده باشد سیم تحقیق دادن وجع و سایر علامات رویه که میجو وجود حصاة اند :

پس بدانکه زمانیکه حصاة در چند نفر از یکطایفه دیده شود احتمال تمام بر سوزوش بودن او باشد و در اینصورت بر طبیعیه است که سعی بلوغ نماید در تغییر دادن مزاج طفل را بواسطه حرکت و دکک تمام بدن و پوشیدن لباس صوفی و جلوس در آب گرم و برکامه ممکن شود توقف نمایند در بلاد گرم سیر و در ابتدای وجود علامت غیر طبیعیه بول به نیکی و راجحانه نمایند تا ممکن شود علاج مخصوص از قرار ترکیبات مختلفه حصاة :

حالات غیر طبیعیه بول که موجب حدوث حصاة گردند اغلب زرد و حالت خارج نباشند یعنی زرد و حموضت یا از زیاد قلبابیت به حالت حموضت بول هر چند حالتی است طبیعیه زیرا که بول انسانی در سالمه جمیع اوقات حامض است ولی این حموضت چون زیاده از حالت طبیعیه شود باعث حدوث رسوبی گردد که ذرات بسیار متجزی مانند خاک اند تا آنکه ذرات او را حجم کثیری پدید آید علیالذمه

جمیع اوزواید زرد و در اینحالت بول چون تازه خارج شود اغلب شفاف و احمر اللون است ولی نتیج پس از ماندن رسوبی بزرگ تجزیه محوق ظاهر گردد و در طبیعیه که طبیعیه است اینصورت است و اینحالت عارض شود هم اطفال ساکنه در منازل رده و مبتلا بسوءالهضم را و هم در اشخاصیکه افراط در اکل اغذیه جمیده و در مختار نیکو توقف نمایند زیرا که در هر دو صفت بهضم بحالت طبیعیه نیست و در هر دو صورت حموضت بول زیاد است ولی قانون علاج مختلف چنانکه در اطفال مهزوله ابتدا شود مبهملی از زمین پدید آید پس سفید یا زرد و

مکثری و در بین این علاج مخذری خرنی از کلل بنوشانند و پس از این علاج رجوع کنند قلبیبات و مقویات تا از دما و حموضت بول زایل شده آلات تغذیه را نیز قوی رخناید و بهترین مقویات در اینصورت ریوند و جنطیانا و کلمبو *Columbo* پوست گنه گنه اند بمقدار قلیل و از قلبیبات *Potasse*

از سود *Soude* بهتر است زیرا که اورات دو تناس *Urate de Potasse* از اورات دو سود *Urate de Soude* بسیار آسان تر حل شود و هر چند اغلب طبایه تناس با سود رجوع کرده مفیدند ولی باید دانست که برخی از اوقات چون معده آنها را بصعوبت قبول نماید رجوع به اما تاناک *Ammoniaque* از هر دو مفیدتر خواهد بود زیرا که علاوه بر آنکه اورات دو اما تاناک

Urate d'ammoniaque که حاصل میشود آسان حل میگردد و شیمیایات زیاد بدو خورند و مرضی در ساکن چاره متوقف شوند اما تاناک نیز موجب تعریق دائمی است که در اینمرض منافع ناممکنی بخشند ولی چون از زیاد حموضت یافت شود در اشخاصی که همین اندر قهار طبیعیه اختلاف تمام بهر صدد و باید رجوع بخرج دم از قطن و بفضد و نوشاندن مقدار تمام از کلل در لیالی زریوند چینی مخلوط با مکثری در باید نمود تا موجب اطلاق کامل شود و علاج تمام حاصل گردد و از استعمال قلبیبات با تضام حرکت و جنطیانا زرد و مقویات

نیز از جنس بول حامض شرم وجود اکسالات دو شو *Urate de Chaux* و کیه سینیک *Oxyde oxytique* را زیرا که دیده شده که بواسطه ورود امیدوریا تانیک *Urate de Chaux* و کیه سینیک

این دو جز مبدل است *Acidum urique* که در دنیا علی بنیاد صورت وجود

آنها آید سوریاتیک نیز اینم تا از تجزیه نمودن بول تبدیل آنها بسید اوریک یا اورات و در

نام دیده شود از تر باقی *Acidum uricum* با تقصیر فیون و درین سید اینجور از او پالی

و از شرب طرطریست طولانی و از جوهر حسن لبان که تقریبی از او در قرابا این ثغایه مذکور شد

چون حالت از دیامد حموضت بول مرکب باشد بعلت جسامت بی از آلات مخصوصه او اغلب حاصل

بسیار نیکو دیده شود از استعمال جذبات بموضع قطن بخصوص از تریخ موضع مذکور را بر بیم اعتبار

و چون مرکب باشد بعلات لثویه علاوه با استعمال دوی مذکوره نوشتادن سورجان و ترکیب

او نیکو خواهد بود

در امر جبه قلبیه و ففاتیکیه *phosphatue* حالت حموضت طبیعی بول مبدل

شود بحالت قلبیه و رسوبانی که در اینجالت ظاهر شوند مرکبند از فسفات و اینجالت بسیار در

از حالت حموضت بولست زیرا که اغلب مرکب است بحالت غیر طبیعی عمومی مزاج ولی مع بسند

منافع تا به مشاهده شود از استعمال جذبات در قطن و چون اینجالت اغلب منوط است بعلت فده

و ذی بزودی بطلاج او پردازیم و بجهت رفع حالت قلبیه بر جوع نایم بجموضات معدنه و مقویات

و قابضات و بر چند حموضات معدنه بدون لثویه و او در مشاهده موجب زایل شدن قلبیه است

ولی باز احتمال کلی است که این دوی بخصوص مفید باشند بدان جهت که محل تغذیه را بحالت طبیعی

رجعت میدهند و بر چند جسم جوهر کوکریم آید *Acidum urique* و جسم سید

موریا تیک *Acidum uricatum* مستعمل اند ولی از تجزیه جان فمده شده که آید موریا تیک

مقدتر از سایر است و طیب تا ایالی منمن منی *amendans* نام حاصلی بسیار نیکو

دیده است از محلول کچرا آید موریا تیک در ششاد جز آب مخلوط به نیم جز جوهر کوکریم که بواسطه سیل

سری او را داخل مشاهده نماید و چون اغلب در اینجالت قلبیه است مقدار بول نهایت موجب ضعف

مریض است مفید باشد استعمال *Acidum uricatum* پودر و در *Acidum uricatum* بمقدار ششم

باید دانست که در حالت حموضت بول چون استعمال قلبیات زیاد بطول انجامد اغلب حالت حموضت

مبدل شود بحالت قلبیه است که روی تر از حالت سابقه است لهذا طیب است که احتیاطا نام نماید

در استعمال قلبیات و بر روز بول مریض تجزیه کند تا حموضت و قلبیه است او پیدا شود

این مذکورات تفصیلی بود از علاج در حالت غیره *Acidum uricatum* مخصوصه بول که موجب جصاة مشابه و کلیه کرد

خواه از ابتدا بسطک طیب است *Acidum uricatum* در شکل جصاة موجود است

واضحه طبعه و جلوس در ما افاتر نیز محقق و جع است : و اقوال اطباء در خصوص نوشتن مقدار کلی از اشربه مختلف است که برخی این عمل را مفید و برخی دیگر مضر دانند و بعقده بنده هر یک از این دو صنف از حیثی محقق و از جهت دیگر غیر محقق اند زیرا که اشربه مفید خواهند بود در صورتی که حصاة صغیره باشد از آنجمله که اشربه زیاد در این صورت حصاة را فشار دهد و توند موجب خروج او شوند و برعکس مضر اند در صورتی که حجم او بمقداری باشد که در حالین فشار دیده ضعف بول بد و مورث از یاد و جع شود و در این صورت سهلی قوی از ریوند صنی و سولفات دو تاس *Sulfate de Potasse* و پس از آن جعته متخذه از کافور و صفرة البیض و تعین اینون که قبل از این در تشخیص مذکور شد مفید است و چون بد رفتار حصاة صغیره بمشانه نزول نمود اشربه طبعه بمقدار تمام مفید خواهد بود و بهر دور روز یکوبت سهلی جعته سابق الذکر را معمول دارند و تمسک کنند عجان و جانب اسفن بطن را بر هر یکی از حصاره بلا دانه تا بلکه سجایت آنها حصاة صغیره داخل مجرای بول شده خارج شود و پیون خارج نکردید مجرای بول بواسطه عمل جراحی یا بس وسیع نماید تا خروج او سهل شود :

چون با وجود این رفتار حصاة در زمانه توقف نمود بر طبق دو اشاره باشد که رحمت مرصع را قلیل نموده و مانع گردد از حجم شدن حصاة بدینا علی بنده پس از شناختن جنس حصاة رجوع شود یکی از رفتارهای مخصوصه طبیعت که سابقا بیان کرده ایم با تضام حرکت جزئیة دائره کرم نگاه داشتن بدن بخصوص بطن را بواسطه لباس صوفی و پیرهن از اغذیه نالایق و مانع شدن از سوست مزاج بواسطه سهلی برقی در بعضی از اوقات و در این صورت بهترین مسهلات وین پیدایخیر با جعی متخذه از شحم حنظل و صابون بادام و مقدار جزئی از حصاره بذرا لبع است و چون وجع بسیار شدت نماید نشاندن مرصع را تا بقطن در آب گرم و حشه از کافور و تعین اینون یا از دمن فرارتر که عبارتست از زول دو تر با نین *Mulle de Feribenthane* و صفرة البیض و محلول نشاسته مجذبه موجب تخفیف وجع شود :

بدانکه قبل از آنکه بواسطه علم شیمی جنیت حصاة را بشناختند بدون برخوردن بدلیل معین استعمال قلیا با ترا اکثر از اوقات مفید یا مضرند ولی با مدهر اوقات ملاحظه نمود که جمیع حصاة حادثه از محوضات بالاضرفه از ضعف مزاج به پرده قلیا پیوسته شود و در این صورت بواسطه استعمال قلیا با تا انحالت شدت زیاده اند بر طبق است که چون علامات محوضت تمامه از بول زایل شوند استعمال قلیا با تا چند روز ترک نموده بعضی آن اسید موریا تک *Acide Murantique* بنوشاند چنانکه نیکوئی این عمل از تجربیات مخصوصه معلوم گردیده :

چون تفصیل نام این مطلب در این کتاب بیان نمودیم منظور آن بود که در حصاة عمل بد جراحی لازم نیست بلکه بسیاری از اوقات حالت عمومی مزاج مرصع بنوعی تحلیل رفته باشد که هم استعمال محوضات و هم قلیا با تا مضر گردد و بدون عمل بد مرض علی له و ام تراید نموده موجب هلاکت مرصع شود ولی برخی از اوقات عمل طبی مذکوره در اشخاصی که از جهاتی دیگر صحیح المزاج باشند عملی است بسیار نیکو و بجز چنانچه از تجربیات کامل خود در دارا اختلاف واضح و مهوید گردیده :

فقره مهمه

در غیره

در تفریح جبهائی مشابه

بدانکه در اینجا بعضی از تغییراتی را بیان نمائیم که در مخزن بول ازورم مزمن او یا از حبس البول یا از ضیق مجرای او یا از امراض غده و ذی یا بواسطه وجود حصاة یا بواسطه اسباب مجهول یا از کثرت سن عروض باسند که از این جملة است پیرطرنی

علاوه بر اینها

مشابه یعنی از زیادت قوه شمیه او و برآمدگیهای

لحمیه و سدر طان

اما پیرطرنی مشابه بدانکه در حالت طبیعی غلظت جدار مثانه اغلب باده از دولای کاغذ متعارفی نیست ولی چون این علت رخ نماید غلظت جدار او تواند بقدر عرض آنکه اخیرا بجهام شود و در این صورت فضای مثانه نیز ضعیف شود و اسباب این علت نیست مگر ورم مزمن مثانه و هر چه مانع باشد خروج بول او چون فی الحقیقه خروج بول منوط است بطنقه عضلانیه و در حبس البول این طبقه زیاده از سایر اوقات مشغولست بعمل خود لهذا علامات از زیادت شمیه بخصوص در این طبقه هویدا باشد و چون از زیادت شمیه در این طبقه فقط در بعضی از موضع نه در تمام ارضا ظاهر شود این علت خود را مانند استخوانها بروز دهد که حصاة برخی از اوقات در میان این تنوع مخفی شود و در هنگام امتحان بکتر Catheter احساس نشود و زمانی که از زیادت شمیه در غشای مخاطی موجود باشد لون او نیز تغییر یابد

این تغییرات جبهائیه مثانه درجات صعب تشخیص و علاج آنها علاج نسکینی است یعنی رفع علامات و رجعت دادن خروج بول را بحالت طبیعی از قراری که در تفریح امراض مثانه و امراض غده و ذی و امراض مجرای بول ذکر میشود

اما برآمدگیهای لحمیه بافت شوند و غشای مخاطی مانند بواسیر لحمیه با سطح استومی یا غیر استومی با اصول غایره یا بدون آنها و اغلب مبدل گردند بمرطبان و نادرالوقوعه در شعبان و کثیرالوقوع در شیوخ و تشخیص آنها صعب است جز آنکه در هنگام عمل بدمشانه ظاهر شود زیرا که در صورتیکه بهمراهی آنها بول لدم و ترشح غیر طبیعی بول و نزال عمومی و کدورت بول غیره باشد تسبیل بر وجود آنها نیست زیرا که این علامات در بعضی از امراض دیگر نیز موجودند و علاج این علت نیز نسکینی است جز آنکه در عمل بدحصاة مثانه او را بقواعد جراحی زاین کنند که برخی از اوقات علاج تام حاصل گردد و در هر صورت دیگر علاج او منوط است برفع علامات یعنی نوشائیدن اغذیه لطیفه و مانع شدن بیوست مزاج و حبس البول امثال آنرا

اما سرطان مثانه که تمام مثانه را فرا گیرد با حال دیده نشده و بعقیده اغلب اطباء این علت نیست مگر برآمدگیهای لحمیه که مبدل گردیدند بمرطبان و در هر صورت تشخیص او در زمان حیات نادر و علاج او غیر ممکن است

بیان چهارم

در امراض غده و ذی

بدانکه غده و ذی بجهت احاطه کردن او مجرای بول را که مورد است تمام امراض است نیز سهولت مورد است غیر طبیعی که در دو تیر برعکس امراض غده و ذی موجب امراض رویه مجرای بول و اغلب مانع از خروج او و امراض غده و ذی که ملاحظه آنها در اینجا لازم است نیست مگر ورم و از زیادت شمیه او زیرا که علامات و علاج حصانیکه تواند در او عروض یابند تقریبی جداگانه بجز تفریحات حصاة سایرالات بول ندارد

وجراحات حاده یا مزمنه که برخی از اوقات در او یافت شوند منوط بعلم و عمل عراحی است و این قسم بیان
شود بدو فطره

فطره اولی

در ورم غده و ذی که بفرانسه پروستاتیت *Prostatite* خوانند

این مرض یا حادث است یا مزمن قسم اول در شبان و ثانی در شیوخ یافت شود
اما حادث او اغلب پیش از اخراج منی یا افراط شرب مسکرات یا ورم شدید مجرای بول یا ضربه و حفظ
بر عجان است و این علت است تا نماید بحس حرارت و وجع در عجان با میل شدید با درار بول هر زمانیکه
انزگی از او در مخزن خود مجتمع شده باشد و در زمان خروج آن مقدار جزئی از بول احساس سوزش شود
بخصوص در خروج قطره های اجزیه بول و مرض مستقیم وجود جسم خارجی احساس کند که علی الدوام
او را بخرج بران مشغول نماید و چون در این صورت صبحی مقعد مرض فرو برد احساس حرارت کنند
از قضا با کشت و جمع افزوده گردد بلکه برخی از اوقات که ورم شدید باشد حجم غده و ذی افزون تر شود
جسمی برآمده و مفرق با حرارت از زلس با صبح احساس شود و هرگاه گستره داخل نمایم چون مجازی غده
مذکوره رسد مرد را ورا صعوتی حاصل شود و از قوه دادن کتر اوقات تشنج شدید رخ نماید ولی وجود
این حالت رویه اغلب حسی اندک است

چون از ابتدا برعت رفع این حالت نمود و ورم بزودی بخلق مشابه سرایت نماید و پس از آن بقیه اعضا
مشابه و بواسطه این ورم عظیم بول مخلوط با دم و لغم زایل گردد و در این صورت علامات بسیار رویه مانند
حسی و ندیان تواند بر روز نماید بخصوص چون علت مرکب شود بحس البول و از تراید این علامات رویه
اغلب در هنگام شدت حسی موت عارض شود ولی چون بقانونی که بیان شد از ابتدا بعلاج لایق
برجوع نمایند اغلب اوقات ورم غده و ذی تحلیل رود و یا مزمن دیدمی شود

اما *العلاج* در هیچ مرض کثرت استعمال است و در می همچون در این مرض مفید نیست مانند قصد کردن و اسباب
علق در عجان و مقعد و جهت سهولت خروج دم پس از وضع علق برین امر باید قاتر بنشیند و از داخل
اشربه لبسته و مبرده بحد افراط لازم است و در صورتیکه از شدت ورم غده و ذی بحس البول عارض
یابد سعی نمایند که بواسطه میل الاستیکی *عصبه سینه* آلوده بلباب صمغ عربی یا لعاب بید
رفع بحس البول را نمایند ولی در انداختن میل احتیاط کامل لازم است تا موجب و زرد ضربه و حفظ نشود
و از شدت ضربه نیز ورم غده مذکوره تراید نماید

اما مزمن او اغلب یافت شود در شیوخ و احتمال کلی است که از یاده شمشه غده و ذی که در فطره آینده
ذکر خواهد رفت پیشتر نسبت این ورم باشد

اما دل غده و چنانچه سابقا بیان نمودیم برخی از اوقات ورم عاده و ذی منشی شود و در این صورت
در مستقیم احساس نقلی ظاهر شود یا خفیف یا عین سایر علامات ورم و در بعضی در موضع مذکوره وجع
عمیق احساس کند با ضربان شریان که موافق باشد ضربان بعضی را چون اصبعی مستقیم داخل نمایم کتر
اوقات وجود دل از زلس بود اگر در وسرعت یا بطول این دل منفر شود ولی موضع انفجار مختلف است

از آنجمله خون دل یا دمایبل متعدده منفره شوند مجرای بول یا مثانه مرض بغته احساس سخت در جمیع علامت
 نماید و از مجرای بول ریم فقط یا مخلوط ببول خارج گردد و همچنین علامات بغته سخت پذیرند و ریم از
 مقدر خارج شود در صورتیکه بستقیم منفره شده باشند؛ ولی چون بدین دو مجری منفره نشده و در عجان
 برآمده کی لین حادث گردید بر طلب است که علاج این قسم از دل را بقانون جراحی با انجام رسانند
 و چون منفره گردید سخت علامات نیز خواهد رخنمود ولی نه بقدر دو قسم سابق؛ در صورتیکه نه از منفره
 بول و نه از مستقیم و نه از وسط عجان مری از جهت خروج ریم حاصل گردد ناچار در دل در مابین او نوز
proneurose لکن و او نوز عجان منفره خواهد شد و از انصابت ریم مابین آنها علامات بسیار
 رویه حادث شود بواسطه دخول ریم در لگن و جذب شدن او بواسطه عروق لمفاتیکیه صفای
 نوعی که اغلب علامات انجذاب ریم در دوران دم ظاهر شده و هلاکت رخ نماید؛

مقره دوم

در زیاد قوه شمه غده و ذی که بفرانسس هر طرفی دو لایر است *diaphragma de la prostate*
 بدانکه غده و ذی سهولت مبتلا شود ببطلم جسم خود خواه ذاتی خواه عرضی بهر صورت این علت درست
 ولی چون این از یاد حجم در جمیع غده یک مقدار باشد بدون ناهمواری در جانب علاقاست او
 با مجرای بول شود که از حد و شان علت مرضی بیچوجه طفت نگردد و علامتی او را عارض نشود
 احساس ثقل در عجان و بیوست مزاج و صعوبت ادراک بول اما جسیل بول تام یا ناقص گردد در صورتیکه
 فقط قسمتی از غده که ملاصق با مجرای بولست حجم شده باشد بجهت فشاری که بر آن مجرا وارد می آید؛
 اما علاج؛ اغلب حاصل نشود و بدین واسطه علت را روی دانیم؛ ولی با وجود ناامیدی باید سعی نمود
 در تخلیل کردن آماس بدین نوع که چون علامات در میه موجود باشد جداوی ضدور می پردازیم و چون
 احتمال برورم مزمن مجرای بول است موضع غلیس را بواسطه میلی که در سر او قطعه از نتر است
 دارژان *Nitrate d'argent* پنهان است محرق نماییم و تدبیر کنسیم عجان را از نتر
 متخازید و روپلم *Jodure de Brom* یاید و روپایوم *Jodure de Potassium*
 معلوم است که در جسیل البولی که منجر این علت است دخول میل الاستیکی لازم شود تا خروج بول ممکن
 گردد و در این صورت میل مذکور را آلوده نمایند بر هر می ازید و روپلم که بهم موجب سهولت اخراج میل است
 و هم آماس موضعی را منقبت خواهد بخشود؛

بیان پنجم

در امراض مجرای بول؛

چون مجرای بول است درار و بهم آلت تناسل است امراض او منسند بر دو نوعت و در این بیان
 تنها امراض مجرای بول را که منوط با درار است بیان نمایم و امراضی که منوط بعل تناسل اند در باب
 سیم این شفایه ذکر خواهد شد؛ امراض مخصوصه ترشح بول که در مجرای او یافت شوند ضیق مجری
 و حصاة و نواصیر است علاوه بر آنها در این بیان شود از جسیل البول و خروج بول بدون ازاد
 و بول که هم که بهر سه علتی است که سبب آنها بهم در مجرای بول هم در سایر آلات منوط بدین ترشح است

مقره اولی